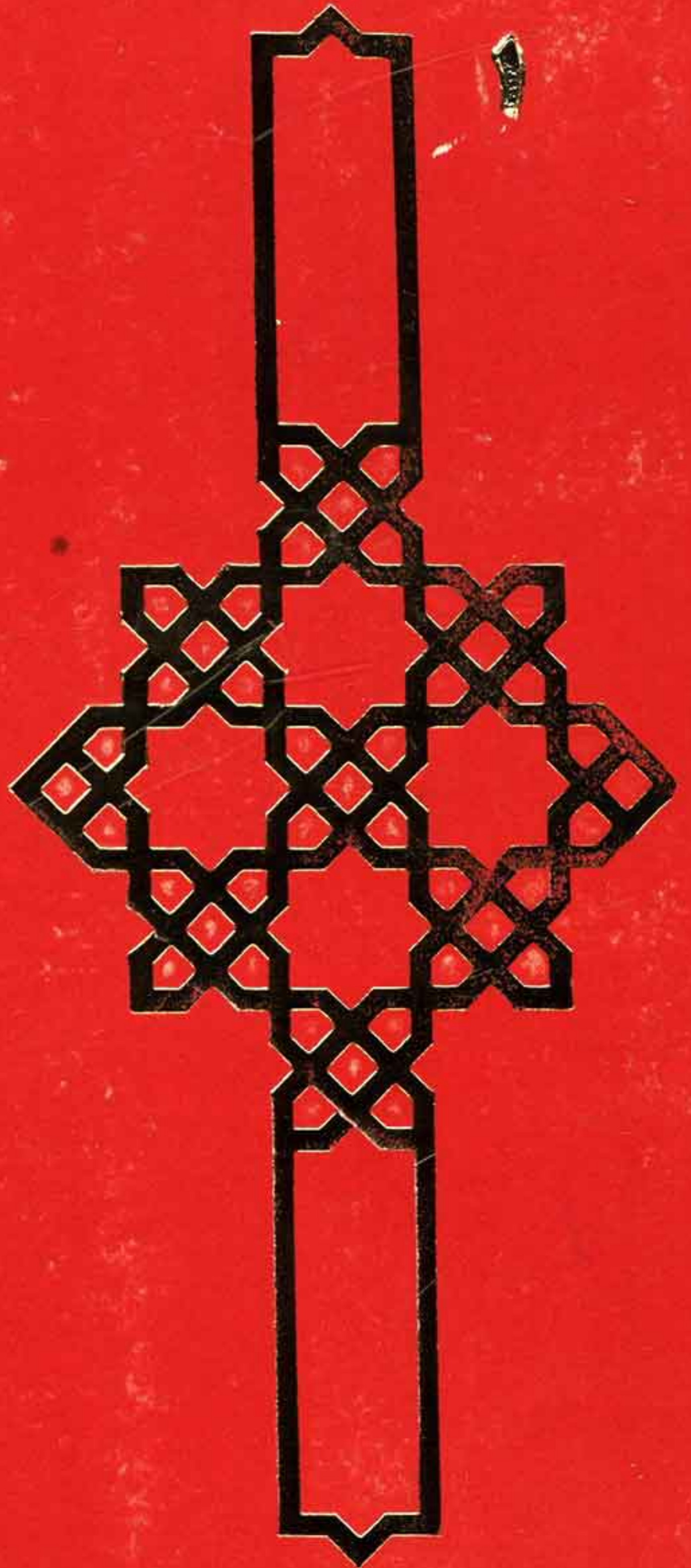


امام سے
محمد علیہ السلام

امتحان کے

محمد حسین صاحب



امام مہدی علیہ السلام

امتحان الہی

محمد حسین صفاخواہ

امام مہدی علیہ السلام، امتحان الہی

نام کتاب:

محمد حسین صفاخواہ

تألیف:

مؤسسہ چاپ غزال قطع رقی ۹۶ صفحہ

چاپ و گرافیک:

چاپ اول بہار ۱۳۷۶

تاریخ و نوبت چاپ:

۳۰۰۰ جلد ۳۱۳ تومان

تیراژ و قیمت

حروفچینی امید

حروفچینی:

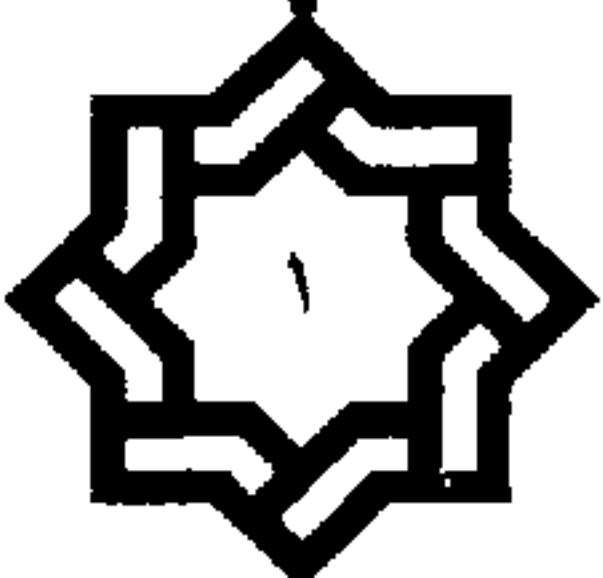
انتشارات کتابچی تہران خیابان پامنار کد پستی ۱۱۱۷۷

ناشر:

تلفن ۳۹۵۲۰۵

ISBN - 964 - 6000 - 08 - 8 ۹۶۴ - ۶۰۰۰ - ۰۸ - ۸

شابک:



السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ

الْطَّيِّبِ الْأَوْفَى بِسَهْلٍ عَزِيزٍ

وَسَمْعَاءٍ ذِي الْقِيَامَةِ وَالْبَيْتِ الْمُنِيرِ

وَالْبَيْتِ الْمُنِيرِ مِنْ كِبَرٍ وَمِنْ بَابِكُمْ

هَذَا إِلَى اللَّهِ تَدْعُو وَعَلَيْهِ السَّلَامُ



پدم بر شکر اسبیت نبوت
با سله پند حجب، و گولاه از ولایت
بشیرین و لاکتخت، ... و با کرمی در میدان از نمود
بر که نزد شاه کبر، یافت و هر که از شاه دور کرد به حلقه
ننگان سله حرم در حجاب و بسمه خورشید نهان می شود

امام هادی علیه السلام - زیارت جامعه کبیره



سخن ناشر بسم الله الرحمن الرحيم

امام حسن عسکری صلوات الله علیه، در ضمن حدیثی در شأن فرزند برومند خود حضرت مهدی منتظر عجل الله تعالی فرجه فرمود:

وَاللَّهِ لَيَغِيْبَنَّ غَيْبَةً لَا يَنْجُو فِيهَا مِنَ الْهَلَكَةِ إِلَّا مَنْ ثَبَّتَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ
وَوَفَّقَهُ فِيهَا لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِيلِ فَرْجِهِ

(کمال الدین صدوق، ج ۲ ص ۳۸۴، باب ۳۸).

به خدا سوگند، (حضرت مهدی علیه السلام) حتماً و قطعاً غیبتی می‌گزیند که در این غیبت، هیچ کس از هلاکت نجات نمی‌یابد، مگر آنکس که خدای عزوجل، او را بر قول به امامت ایشان (حضرت مهدی علیه السلام) ثابت بدارد، و به دعای بر تعجیل فرج حضرتش موفق بدارد.

* * *

ابوالصلت هروی می‌گوید: از امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَى أَمْرَنَا
خدا رحمت آورد بر بنده‌ای که امر ما را احیاء کند.
گفتم: چگونه امر شما احیاء می‌شود؟

فرمود: علوم ما را فرا گیرد، و به مردم بیاموزد، زیرا که مردم اگر زیبایی‌های کلام ما را بدانند، از ما پیروی می‌کنند.

(بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۰، حدیث ۱۳)

* * *

معرفت به امام زمان صلوات الله علیه، وظیفه فرد فرد شیعیان و دوستداران آن

بزرگوار است. اگر این معرفت نباشد، زندگی انسان زندگی در حیرت است و مرگ او، مرگ جاهلی.

در زمان غیبت، یاد حضرت بقیةالله ارواحنا فداه، انتظار او، ایمان به او، و یقین به ظهور حضرتش، بالاترین تکلیف الهی است که خدای تعالی برای شیعه معین ساخته است.

مقدمهٔ همهٔ این وظایف، معرفت به آن امام همام است که این نعمت و موهبت الهی، هرچه بیشتر نصیب انسان گردد، نورانیت او بیشتر می‌شود.

* * *

انتشارات کتابچی نیز با استعانت از حضرت باریتعالی عزّاسمه و به یاد حجت معبود، امام موعود عجل‌الله تعالی فرجه، کتبی را که از احادیث نورانی خاندان نور علیهم‌السلام اقتباس شده، به منتظران حضرتش تقدیم می‌دارد. خوانندگان گرامی را به دقت در این سطور و کلمات نورانی فرا می‌خوانیم، و امیدواریم این دقت و تعمق، مقدمهٔ ایمان گسترده‌تر و عمل خالص‌تر گردد، و خدای تعالی با تعجیل در فرج حضرتش بر عموم منتظران منت نهد.

امیدواریم تلاش تمامی دست‌اندرکاران چاپ و نشر این کتاب مورد قبول حضرت حجت صلوات‌الله و سلامٌ علیه و عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف واقع شده و مشمول دعای خیر حضرتش قرار گیرند.

آمین یا رب العالمین

سیدعلی کتابچی

شکرت :
پیشگاه کسب منظر شکر
که در نعم درخت کسب مزد و دیده
میشد در روز کسب نطفه در بهر
را حکم بر وجه دل و نطفه
لایله علی بن ابراهیم



طلیعه

بسم الله الرحمن الرحيم

بلاء و ابتلاء در نظام تشریح الهی چیست؟
چرا خداوند بندگان مقرب خود را به بلاء مبتلا
می‌سازد؟

در باره پاسخ این سئوالات اندیشمندان سخنها گفته و
کتابها نوشته‌اند. لیکن از آنجا که ایشان بر پندار خود
تکیه کرده و اوهام خود را، واقعیت پنداشته و مجاز را
حقیقت انگاشته؛ و بر این اساس، مقدمات ذهنی خود را
نظمی بخشیده و آنها را به رشته تحریر درآورده و
مراجعه به صاحبان طریقت حقیقی و حاملان شریعت را
بر خود سبک انگاشته‌اند، بر خطا رفته و اندیشه‌های

ناصواب خود را بر پیکرهٔ اذهان مردم تزریق نموده‌اند و
بر وهم خود، هم خود و هم مردمان را از سیراب شدن از
سرچشمه‌های نور محروم نموده‌اند.

باری، برای توضیح و تبیین این موضوع، به سراغ
گلوازه‌های نور می‌رویم که از ستارگان پرفروغ آسمان
ولایت تراوش نموده، و برای رساندن مقصود، از سیراب
شدگان سرچشمهٔ غنی وحی، مدد می‌گیریم.

امید است که این نوشتار، مقبول موعود انبیاء، و سلاله
پاکانِ پاک نهاد، امام عصر روحی و ارواح العالمین
لتراب مقدمه‌الفداء واقع گردد.

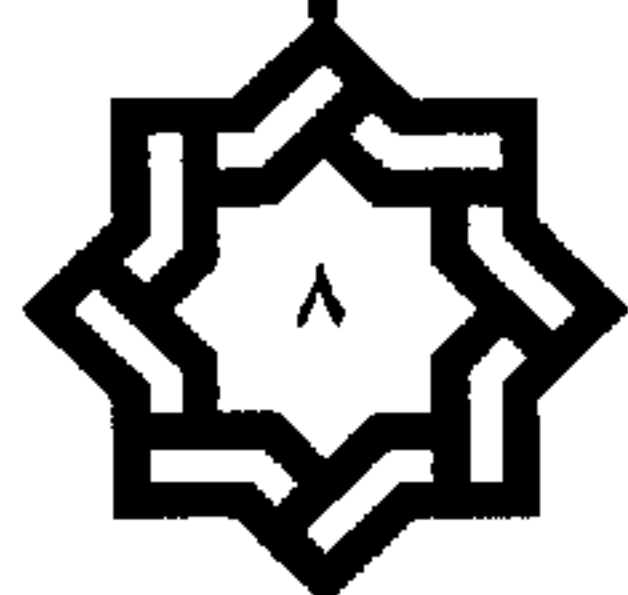
والسلام علی عبادالله الصالحین

میلاذ مسعود خاتم الوصیین و خاتم الائمه

امام مهدی علیه السلام

تهران - محمد حسین صفاخواه

دی ماه ۱۳۷۵ - شعبان المعظم ۱۴۱۷



امام مهدی علیه السلام، امتحان الهی

اول - محمد الحمیری عن أبيه، عن ابن يزيد، عن حماد بن عيسى عن ابراهيم بن عمر اليماني، عن رجل، عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال: لتمحصنَّ يا معشر الشيعة شيعة آل محمد كمخيض الكحل في العين لأنَّ صاحب الكحل يعلم متى يقع في العين، ولا يعلم متى يذهب، فيصبح أحدكم و هو يرى أنه على شريعة من أمرنا فيمسي و قد خرج منها، ويمسي و هو على شريعة من أمرنا فيصبح و قد خرج منها.

امام باقر علیه السلام فرمود:

ای شیعیان آل محمد - صلی الله علیه و آله - ! یقیناً ناخالص‌های شما از شما جدا خواهند شد. همچون سرمه در چشم که سرمه کش می‌داند چه زمان سرمه در چشم

می رود، اما نمی داند کی از چشم می رود. ناخالص های شما هم صبح می کنند در حالی که بر امیری از ولایت ما گام بر می دارند. و غروب می کنند، در حالی که از آن بیرون رفته اند. و (بالعکس) شامگاهان در مسیری از ولایت مایند و صبح می کنند در حالی که از آن خارج شده اند.^۱

دوم - عبدالواحد بن عبدالله، عن محمد بن جعفر، عن ابن أبي الخطاب عن محمد بن سنان، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام أنه سمعه يقول: لا تزالون منتظرون حتى تكونوا كالمعز المهزولة التي لا يبالي الجازر أين يضع يده منها، ليس لكم شرف تشرفونه، ولا سند تسندون إليه
أمور کم



امام باقر علیه السلام فرمودند:

شما (شیعیان) آنقدر انتظار خواهید کشید تا همچون
بزی که در حال جان دادن باشد بشوید، برای قصاب
فرق نمی کند که کجای بزی مریض و نحیف را بگیرد! برای
شما هیچکدام مقامی نخواهد ماند که از آن بالا روید و یا
تکیه گاهی که در کارهای خود به او تکیه کنید!^۱

سوم - عن علیّ، عن أبیه، عن محمد بن
الفضل، عن أبیه، عن منصور قال: قال
أبو عبدالله علیه السلام: یا منصور! إنَّ هذا
الأمر لا یأتیکم إلا بعد ایاس لا والله حتّی
تمیزوا، لا والله حتّی تمحصوا، لا والله حتّی
یشق من یشق، و یسعد من یسعد.

امام صادق علیه السلام خطاب به منصور صیقل:
ای منصور! امر فرج اتفاق نخواهد افتاد مگر آنکه
سخت مأیوس شوید. بلکه - قسم به خدا - که تا خوب و



بد شما از یکدیگر جدا شوید نہ، بلکه بہ خدا قسم، تا
اینکہ ہمگی شما امتحان شوید، نہ بلکه بخدا قسم تا
آنگاہ، کہ شقی شود آنکہ شقی است و سعید گردد آنکہ
سعید است.^۱

چہارم - الغضائری، عن البرزوفری، عن
أحمد بن إدريس، عن ابن قتيبة، عن ابن
شاذان، عن ابن أبي نجران، عن محمد بن
منصور عن أبيه قال: كنا عند أبي عبد الله
جماعة نتحدث فالتفت إلينا فقال: في أي شيء
أنتم؟ أيهات أيهات لا والله لا يكون ما تمدون
إليه أعينكم حتى تغربلوا، لا والله لا يكون ما
تمدون إليه أعينكم حتى تمزوا، لا والله
لا يكون ما تمدون إليه أعينكم إلا بعد إياس،
لا والله لا يكون ما تمدون إليه أعينكم حتى
يشق من شقي، و يسعد من سعد.



منصور صیقل گوید:

گروهی بودیم نزد امام صادق علیه السلام نشسته و حدیث می گفتیم امام رو به ما کرد و فرمود:

در چه موضوعی با یکدیگر بحث می کردید؟ نه، نه به خدا قسم آنچه که چشمهایتان را به سویش دوخته‌اید (کنایه از انتظار فرج آل محمد است) اتفاق نمی افتد تا آنکه همگی شما غربال شوید، نه بخدا قسم آنچه که دیده را به سویش دوخته‌اید واقع نمی شود، تا آنگاه که خوب و بد شما از یکدیگر جدا شوید.

نه، بخدا قسم آنچه انتظارش را می کشید جز بعد از نو میدی واقع نشود،

نه، بخدا قسم آنچه به انتظار آن چشم دوخته‌اید اتفاق نیفتد تا بدبخت، بدبخت شود و خوشبخت به سعادت برسد.^۱

پنجم - سعد بن عبدالله، عن الحسين بن عیسی العلوی، عن أبیه، عن جدّه، عن علی بن جعفر، عن أخیه موسی بن جعفر قال:

اذا فقد الخامس من ولد السابع من الأئمة فالله الله في
أديانكم لا يزيلنكم عنها أحد. يا بني إنه لا بد لصاحب هذا
الأمر من غيبة، حتى يرجع عن هذا الأمر من كان يقول به،
إنما هي محنة من الله امتحن الله بها خلقه.

امام کاظم علیہ السلام فرمود:

وقتی کہ پنجمین فرزند از ہفتمین امام، غایب شود
پس بر شما باد بر شما باد بہ دین ہایتان کہ احدی آن را
از شما زایل نکند. فرزندانم حتماً برای صاحب الامر
غیبتی است تا ہر کس قائل بہ امامت است از آن برگردد،
بہ تحقیق کہ آن آزمایشی است از جانب خداوند کہ
خلقش را بہ آن امتحان کند.^۱

ششم - روي عن جابر الجعفي قال: قلت لأبي
جعفر عليه السلام: متى يكون فرجكم؟
فقال: هيهات لا يكون فرجنا حتى تغربلوا ثم
تغربلوا ثم تغربلوا يقو لها ثلاثاً حتى يذهب
القدر و يبقى الصفو.



جابر: به امام باقر عرض کردم:

گشایش امر شما چه زمان واقع شود؟

فرمود: هیہات، ہیہات، فرج و گشایش ما صورت
نگیرد تا آنکہ ہمہ شما غربال شوید، ہمہ غربال شوید،
ہمہ غربال شوید - سه بار فرمودند - تا ناصافی‌ها بروند
و خالص‌ها باقی بمانند.^۱

ہفتم - علی بن أحمد، عن عبیداللہ بن موسی،
عن موسی بن محمد، عن أحمد بن أبی أحمد،
عن إبراهیم بن ہلیل قال: قلت لأبی الحسن
علیہ السلام:

جعلت فداک مات أبی علی هذا الأمر و قد
بلغت من السنین ما قد تری، أموت و
لا تخبرنی بشیء؟

فقال: یا أبا إسحاق أنت تعجل،

فقلت: إیّی واللہ أعجل و مالی لا أعجل و قد

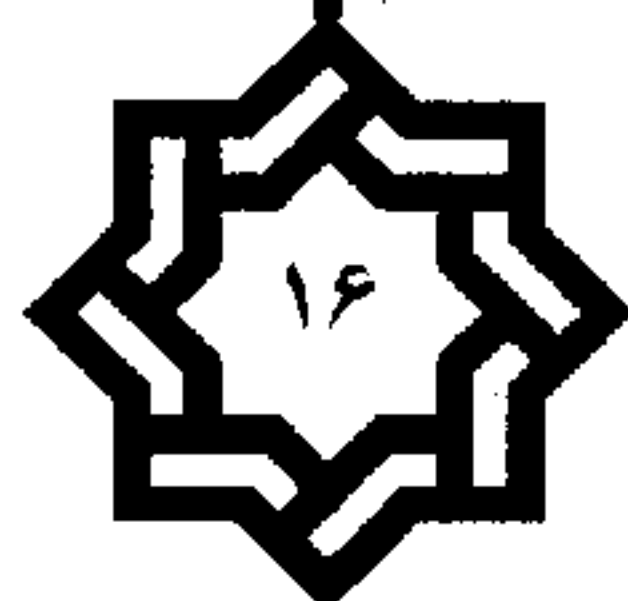
بلغت من السنّ ما ترى؟

فقال: أما والله يا با إسحاق ما يكون ذلك،
حتى تميزوا و تمحصوا، و حتى لا يبقى منكم إلا
الأقلُّ ثم صعر كفه.

ابراهیم بن هلیل: به امام رضا علیه السلام عرض
کردم: فدایت شوم، پدرم بر این امر (امامت و فرج آل
محمد) مُرد و من هم به این سن و سال کهولت رسیده‌ام که
می‌بینی! (می‌ترسم) بمیرم و هیچ خبری به من ندهی؟

- امام علیه السلام: ای ابا اسحاق عجله داری؟
- بله والله عجله دارم. چگونه تعجیل نکنم در حالی که
به این سنّ و سال رسیده‌ام که می‌بینی؟!

- اما ای ابا اسحاق به خدا قسم این امر اتفاق نخواهد
افتاد مگر آنکه خوب و بد همگی شما از هم جدا شوید و
همگی امتحان شوید تا جز گروهی اندک از شما نماند، -
آنگاه دستش را به سمت جمعیت کشاند و بالا برد -



[کنایه از آنکه این همه جمعیت، کم خواهند شد] ^۱

هشتم - علی بن أحمد، عن عبیدالله بن موسی،
عن محمد بن الحسین، عن صفوان بن یحیی
قال: أبو الحسن الرضا علیه السلام:
والله ما یكون ما تقدون أعینکم إلیه حتی
تمحصوا و تمیزوا، و حتی لا یبقی منکم إلا
الأندر فالأندر.

امام رضا علیه السلام:

بخدا قسم، آنچه چشمهایتان را به آن دوخته‌اید واقع
نمی‌شود مگر بعد از آزمایش و جدائی شما از یکدیگر، و
تا آنجا که جز تعداد بسیار کمی از شما شیعیان باقی
نماند. ^۲



۱- بحار الانوار ۵۲ / ۱۱۳ ح ۲۹

۲- بحار الانوار ۵۲ / ۱۱۴ ح ۳۰

نهم - الكليني عن علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس عن سليمان بن صالح رفعه إلى أبي جعفر الباقر عليه السلام قال: قال لي:

إنَّ حديثكم هذا لتشمزُّ منه القلوب قلوب الرِّجال، فانبذوا إليهم نبدأ فمن أقرَّ به فزيدوه، و من أنكره فذروه، إنَّه لا بدَّ من أن تكون فتنة يسقط فيها كلُّ بطانة و وليجة حتَّى يسقط فيها من يشقُّ الشعرة بشعرتين حتَّى لا يبقى إلَّا نحن و شيعتنا.

راوی گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود:
گفتار شما (شیعیان) دل‌های مردم (نااهل) را ناخوش آید، احادیثی را بر آنها عرضه کنید اگر پذیرا بودند زیادترش کنید و هرکس منکر بود ره‌ایش کنید زیرا که یقیناً فتنه‌ای به سراغ شما خواهد آمد که هر دوست و همراهی را از بین ببرد تا آنکه حتی اگر بریک مو وارد شود آن را به دو مو تبدیل کند، در این فتنه جز ما و



شیعیان (خالص) ما باقی نخواهند ماند.^۱

دهم - ابن عقدة، عن جعفر بن عبد الله
المحمدي، عن التفليسي، عن السمندي عن
جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام أنه قال:
المؤمنون يبتلون ثم يميزهم الله عنده، أن الله لم
يؤمن المؤمنين من بلاء الدنيا و مرائرها،
ولكنه آمنهم من العمى و الشقا في الآخرة،
ثم قال: كان الحسين بن علي عليه السلام
يضع قتلاه بعضهم على بعض ثم يقول: قتلانا
قتلى النبيين و آل النبيين.

امام محمد باقر علیه السلام:

همه مؤمنان مورد ابتلا و آزمایش واقع شوند تا آنکه
اهل ایمان جدا شوند، آری خداوند مؤمنین را از بلای
دنیا و سختی های آن ایمن نکرده، او آنها را از کورنی و
شقاوت در آخرت در امان نگهداشته است.

۱- بحار الانوار ۵۲ / ۱۱۰۵ ح ۳۶

سپس فرمود: حضرت سیدالشہداء بعضی کشتگان
(عاشورا) را بر بعضی دیگر قرار دادہ و فرمود: کشتگان
ما کشتہ شدگان پیامبران و خانوادہ پیامبرانند.^۱



برای فهم بیشتر از معنای ابتلاء و بلاء، به احادیث دیگر نیز مراجعه می‌کنیم تا از اقیانوس موج دست پروردگان وحی الهی بیشتر سیراب شویم:

اول - شیخ صدوق، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند:

ما من قبض ولا بسط الا و لله فيه المنّ او
الابتلاء^۱

مرحوم مجلسی در بیان حدیث می‌نویسد:

«شاید بتوان گفت که: قبض و بسط در رزق، به گشایش و تنگدستی است، در جان به شادی و اندوه، در بدن به تندرستی و بیماری، در عمل به توفیق و عدم آن، در خُلق به آراستی و آلودگی، در دعاء به اجابت و عدم آن، و در احکام به رخصت در برخی از احکام، و نهی از برخی دیگر است»^۲.

این حدیث، شاید بیان آیه شریفه باشد که فرمود:

۲- بحار الانوار ۵/۲۱۷

۱- بحار ۵/۲۱۶



الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم
احسن عملاً (ملک / ۲).

تمام عرصه زندگی، میدان بلاء و ابتلاء است. حال،
در این ابتلاء آنکه به وظیفه خود عمل می کند، توفیق
الهی شامل حال او شده، و خدای منان را - به این فضل -
بر او منتی است. و آنکه به سوء اختیار خود، در ابتلاء،
کاری خداپسند نکند، خود پاسخگوی عمل خویش
است.

«وما ربک بظلام للعبید».

وگر نه، دنیا - به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام -

«دارالبلیه» است.^۱

امام رضا علیه السلام ذیل آیه شریفه «لیبلوکم ایکم
احسن عملاً» فرمود:

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱



«خدای عزوجل، آفریدگان خود را به تکلیف طاعت و عبادت خود می‌آزماید، نه بر سبیل امتحان و تجربه، زیرا که حضرت او همواره بر هر چیز دانا بوده است.» (توحید / ۳۲۰)

همچنین در روایت مسند صدوق از امام صادق علیه السلام آمده است:

«ابتلاء دو گونه است: یکی بر خدای تعالی محال است و دیگری جایز. آنچه محال است، امتحان خداست تا بداند روزگار چه چیزی را در زندگی بنده‌اش پدید می‌آورد، و این بر خدا جایز نیست. و اما آنچه جایز است، آنکه او را می‌آزماید تا در مسئله مورد ابتلاء صبر کند. آنگاه آنچه عطا به او می‌دهد، بر سبیل استحقاق باشد، و از سویی، بنده‌ای دیگر در کار این بنده بنگرد و از او پیروی کند...»^۱

۱- خصال / ۳۰۴

در این مورد بنگرید: توحید الامامیه / ۲۷۰ - ۲۷۱



دوم - در این خوانِ گستردهٔ ابتلاء، نعمت‌های الهی، بیش از همه، نصیب پیامبران الهی و اوصیای آنها - علیه السلام - شده، و سپس مؤمنان، به ترتیب درجهٔ ایمان خود، از این نعمت‌ها بهره‌مندند. و طبعاً «ابتلاء» در آنها بیشتر است.

سئل رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

مِنَ أَشَدِّ النَّاسِ بَلَاءً فِي الدُّنْيَا؟

فَقَالَ: النَّبِيُّونَ، ثُمَّ الْأَمْثَالُ فَالْأَمْثَالُ. وَيَبْتَلَى

الْمُؤْمِنَ عَلَى قَدْرِ إِيْمَانِهِ وَحُسْنِ عَمَلِهِ. فَمَنْ

صَحَّ إِيْمَانُهُ وَحَسُنَ عَمَلُهُ أَشَدَّ بِلَاؤُهُ. وَمَنْ

سَخَفَ إِيْمَانَهُ وَضَعَفَ عَمَلَهُ، قَلَّ بِلَاؤُهُ.^۱

سوّم - طبیعی است که بعضی از امتحانات، ویژهٔ انبیاء و

اوصیاء آنها - علیهم السلام - باشد.

۱- بحار الانوار ۷۷ / ۱۴۲.

و مضمون آن، به الفاظ دیگر، در: بحار الانوار ۱۱ / ۶۶ و ۶۹،

۱۴ / ۴۶۴، ۸۱ / ۱۸۸ و ۱۹۵

عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال:
ان الانبیاء و اولاد الانبیاء و اتباع الانبیاء
خصوا بثلاث خصال: السقم فی الأبدان،
و خوف السلطان، و الفقر.^۱

بسیاری از نعمت‌ها در بلاء است:

کم من منعم علیه بالبلاء.^۲

و در بلاء، فضیلت صبر به دست می‌آید.

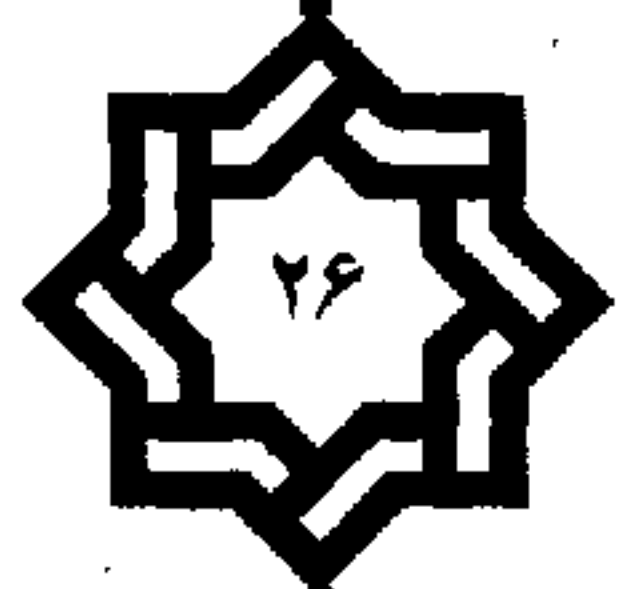
فی البلاء تحاز فضیلة الصبر.^۳

و خدای سبحان با پیوستگی بلاء، بنده‌اش را از
خواب غفلت بیدار می‌کند.

۱- بحار الانوار ۱۱ / ۵۹ و ۷۲ / ۴۹

۲- شرح غرر الحکم ۴ / ۵۵۲

۳- شرح غرر ۴ / ۳۹۹



إذا رأيت الله سبحانه يتابع عليك البلاء فقد
أيقظك^۱.

و از این رو، اجر بزرگ، با بلای بزرگ همراه است.
ان عظیم الأجر مقارن عظیم البلاء. فاذا احب الله سبحانه
قوما ابتلاهم^۲.

خدایی که پیامبران خود را بسیار دوست دارد،
بلاهای سخت (آزمایش‌های سنگین) برای آنها پدید
می‌آورد.

این آزمایش، گاه به این است که یعقوب پیامبر را
فرزندی یوسف نام بدهد، و خلعت الهی نبوت بر تن او
پوشاند، که شکر این نعمت، مایه ابتلای حضرت یعقوب
باشد. و گاه به اینکه پدر پیر را به فراق فرزند جوانش که
پیامبر است، بیازماید.^۳

و این ابتلاء، گاهی با سلطنت بخشیدن به سلیمان
پیامبر علیه السلام است که خود فرمود:

۱- شرح غرر ۱۳۲/۳ ۲- شرح غرر ۵۲۷/۲

۳- بنگرید: بحار الانوار ۱۲ / ۲۴۲ - ۳۲۴

هذا من فضل ربي ليبلوني أشكر أم أكفر. (نمل / ٤٠).
و گاهی با قضیه‌ای که برای او پیش می‌آید:

ولقد فتننا سليمان و القينا على كرسيه جسداً
(ص / ٣٤).

- شاهی صادق بر این کلام، بیان امام صادق
علیه السلام است که یکی از حکمت‌های شگرف و مهم،
ابتلاء انبیاء به شدائد و سختیها، هدایت بندگان و رهنمون
شدن مردم به سوی خداوند و شناخت پروردگارشان
است.

امام صادق علیه السلام از پدرشان نقل فرمود:

«إِنَّ أَيُّوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْتُلِيَ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ وَ
إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا يَذْنُبُونَ، لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ،
مَطْهُرُونَ، لَا يَذْنُبُونَ وَ لَا يَزِيغُونَ
وَ لَا يَرْتَكِبُونَ ذَنْباً، صَغِيراً وَ لَا كَبِيراً... وَ
هَكَذَا يَصْنَعُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِجَمِيعٍ مَنْ يَبْتَلِيهِ مِنْ
أَنْبِيَاءِهِ وَ أَوْلِيَاءِهِ الْمَكْرَمِينَ عَلَيْهِ. وَإِنَّمَا اجْتَنَبَهُ



النَّاسَ لِفَقْرِهِ وَضَعْفِهِ فِي ظَاهِرِ أَمْرِهِ لَجَهْلِهِمْ. بِمَا
لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ تَعَالَى ذَكَرَهُ مِنَ التَّائِيدِ وَالْفَرَجِ.
وَكَذَلِكَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:
«أَعْظَمُ النَّاسِ بَلَاءَ الْأَنْبِيَاءِ، ثُمَّ الْأَمْثَلِ
فَالْأَمْثَلِ».

وَإِنَّمَا ابْتَلَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِالْبَلَاءِ الْعَظِيمِ الَّذِي
يَهْوَنُ مَعَهُ عَلَى جَمِيعِ النَّاسِ لئَلَّا يَدَّعُوا لَهُ
الرَّبُوبِيَّةَ إِذَا شَاهَدُوا مَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُوَصِّلَهُ
إِلَيْهِ مِنْ عَطَائِمِ نِعْمِهِ مَتَى شَاهَدُوهُ لِيَسْتَدْلُوا
بِذَلِكَ عَلَى أَنَّ الثَّوَابَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى ذَكَرَهُ عَلَى
ضَرْبَيْنِ: اسْتِحْقَاقٍ وَاخْتِصَاصٍ. وَلئَلَّا
يَحْتَقِرُوا ضَعِيفاً لضعفه، وَلَا فَقِيراً لفقره
وَلَا مَرِيضاً لمرضه: وَلِيَعْلَمُوا أَنَّهُ يَسْتَقِمُ
مَنْ يَشَاءُ وَيَشْفَى مَنْ يَشَاءُ، مَتَى شَاءَ كَيْفَ
شَاءَ بِأَيِّ سَبَبٍ شَاءَ، وَيَجْعَلُ ذَلِكَ عِبْرَةً لِمَنْ
يَشَاءُ، شَقَاوَةً لِمَنْ يَشَاءُ، سَعَادَةً لِمَنْ يَشَاءُ،
وَهُوَ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ عَدْلٌ فِي قَضَائِهِ وَحَكِيمٌ فِي

افعاله، لا یفعل بعباده الاّ الاصلح لهم
و لا قوّة لهم الاّ به».

«همانا ایوب، بدون گناه مبتلا گردید. چرا که انبیاء
گناه نمی‌کنند و ایشان معصوم و پاکند.
ایشان نه گناه می‌کنند و نه از راه به بیراهه منحرف
شده و نه مرتکب گناه کوچک و بزرگ می‌شوند.

... و خدای عزّوجلّ همه انبیاء و اولیائش را، اینگونه
مبتلا می‌فرماید. و مردم که از ایوب کناره گرفتند فقط
به خاطر ظاهر فقر و ضعف او بود و نمی‌دانستند که او از
جانب پروردگارش کمک و استعانتی دارد. و پیامبر اکرم
صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

از میان مردم، بزرگترین بلاها بر انبیاء فرود آمده
است. و بعد از ایشان، هرکس که به آنان شبیه‌تر و شبیه‌تر
باشد.

و خدای عزّوجلّ، ایوب - علیه السلام - را به آن بلای
بزرگی که نزد مردمان خوار گردید، مبتلا فرمود؛ تا اینکه
واسطه امور عظیم - و نعمتهای فراوانی - که از او مشاهده



نموده بودند، او را خدای خود نپنداشتند - و به خدای
تعالی رو آورده و او را پرستند. -

و دیگر آنکه باید دانسته شود آنچه که از جانب
خدای تعالی به بندگان تفضل می‌گردد، بر دو گونه است
یکی به صورت استحقاق و دیگری به صورت اختصاص
و تفضل.

و باید بندگان بدانند که هیچ ناتوانی را به سبب ناتوانی
او، و نه هیچ بینوایی را به سبب بینوایی او، و هیچ بیماری
به خاطر بیماری اش، نباید کوچک شمرد.

و بدانند که خداوند، هر کس را که بخواهد، بیمار
می‌کند و هر کس را که هر زمان و به هر کیفیت و به هر
سببی که بخواهد شفا می‌بخشد. و این امور برای هر کس
که بخواهد، باعث عبرت؛ و برای هر کس بخواهد، سبب
بدانجامی و یا سعادت او خواهد گردانید. و او در
قضاوتش عادل؛ و در کارهایش حکیم است و برای
بندگان به جز آنچه که به صلاح حال ایشان نزدیکتر
است، انجام ندهد. و بندگان نیز هیچ توانایی به جز آنچه



که از جانب اوست ندارند.»^۱

چهارم - اینک در آستانه امیر کائنات - علیه افضل الصلوة والسلام - ایستاده ایم. امامی که اوج کمال خود را در عبودیت حق تعالی می بیند، خیردار می شود که در علم الهی گذشته است که باید امتحان شود:

قال الله تعالى: انه قد سبق في علمي انه مبتليّ
و مبتلي به.^۲

در این حال، عبودیت خود را در پیشگاه حق تعالی ابراز می دارد:

فقال علي عليه السلام: انا عبد الله
و في قبضته.^۳



۱- خصال، صدوق ۲ / ۳۹۹ / ح ۱۰۸
۲- بحار الانوار ۱۸ / ۳۷۲ و مضمون آن: بحار ۱۸ / ۳۷۴ و ۳۸ /
۳- بحار ۱۸ / ۳۷۲ ۱۰۵

خدای سبحان نیز بر این عبودیت، مهر تأیید زده و او را به این خصلت می ستاید.
پیامبر می فرماید:

فقلت: یارب انی قد بلوت خلقک، فلم
أرفیهم من خلقک احداً اطوع لی من علی.
فقال (الله جل جلاله): ولی یا محمد.
فقلت: یارب انی قد بلوت خلقک، فلم أر
من خلقک احداً اشدّ حبّاً لی من علی بن
ابی طالب

فقال (الله جل جلاله): ولی یا محمد.^۱

این ابتلاء، گاه در زمانی پیش می آید که حضرتش در بیان لطف و تفضّل الهی نسبت به خود، می فرماید:
«لو كشف الغطاء ما ازددت یقیناً»

که پس از عروج به بالاترین مراحل یقین، و پس از آگاهی به درجات خود در قیامت - که در سوره هل اتی

۱- بحار ۱۸ / ۳۷۳ و ۳۸ و ۱۰۴

به او خبر داده‌اند - باز هم شبهای خود را به ضجّه زدن در پیشگاه باری تعالی و عرض خضوع و ذلّت - نه برای تعلیم مردم، که برای انجام وظیفه خود - می‌گذرانند. و گاه در زمانی پیش می‌آید که او را از مشکلاتی که برایش پیش می‌آید، آگاه می‌سازند. و او صبر پیشه می‌سازد. چنانچه امام باقر علیه السلام از جابر روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خطبه‌ای در فضائل علی علیه السلام خواند و پس از آن، خدای تعالی جبریل را به عرض سلام فرستاد، و توسط او به رسول امین فرمود:

«یا محمد! ان ابن عمک مبتلی و مبتلی به، یا محمد! قل فی کل اوقاتک: الحمد لله رب العالمین و سیعلم الذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون»^۱

پنجم - در حدیث خواندیم که امیرالمؤمنین علیه السلام،



خود مورد ابتلاء است (مبتلی). و مردم نیز به وسیله او مورد ابتلاء قرار می گیرند (مبتلی به). چنانچه در کتاب مبین الهی، در مورد فرستادگان الهی خواندیم:

«فَلَنَسْتَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ
لَنَسْتَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ»

در سطور گذشته، شواهدی از عنوان اوّل را خواندیم. اینک شواهدی از عنوان دوم را می خوانیم:

۱ - قال الله جل جلاله: انه قد سبق في علمي
انه مبتلي و مبتلي به. ولولا عليّ لم يعرف
اوليائي ولا اولياء رسلي.^۱

۲ - ذیل آیه «انما یبلوکم الله به ولیبّینکم...»^۲
در تفسیر قمی آمده است:

۱- بحار ۳۶ / ۱۶۰ و ۳۷ / ۲۹۲

۲- نحل / ۹۱

انما یبلوکم الله به، یعنی به علی بن ابی طالب
علیه السلام یختبرکم، ولیبینکم لکم یوم القیامه
ماکنتم فیہ تختلفون.^۱

آیات پس از این، در تفسیر علی بن ابراهیم قمی
چنین تفسیر شده است:

ولو شاء الله لجعلکم امة واحدة قال: علی
مذهب واحد و امر واحد.

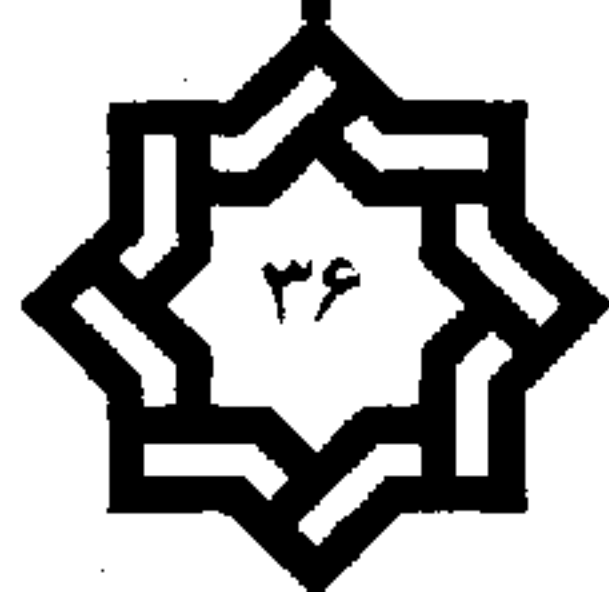
ولکن یضلّ من یشاء - قال: یعذب
بنقض العهد.

و یهدی من یشاء - قال: یشیب.

ولتسئلن عما کنتم تعلمون. ولا تتخذوا ایماتکم
دخلاً بینکم - قال: هو مثل لأمر المؤمنین
علیه السلام

فتزل قدم بعد ثبوتها - یعنی بعد مقالة النبی

۱- بحار ۳۶ / ۸۱، و همین مضمون در: بحار ۳۶ / ۱۴۹، از
تفسیر عیاشی



صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ .
وَتَذَوَّقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ -
يعني عن علي عليه السلام
ولكم عذاب عظيم.^١

۳- در حدیث قدسی مفصل دارد، که پیامبر اکرم صلی
الله علیه و آله و سلم از خدای تعالی درخواست می کند که
تمام امت را بر ولایت علی علیه السلام گرد آورد. خدای
تعالی ابا فرموده و می فرماید:

يا محمد! انه المبتلى و المبتلى به، و انى جعلتكم
محنةً لخلقى، امتحن بكم جميع عبادى و خلقى
فى سمائى و ارضى و ما فىهنَّ، لأكمل الثواب
لمن أطاعنى فيكم و احلَّ عذابى و لعنتى على
من خالفنى فيكم و عصانى، و بكم أميِّز
الخبث من الطيب.

يا محمد! و عزتى و جلالى، لولاك ما خلقت

١- تفسیر قمی ١ / ٣٨٩ - ٣٩٠، بحار الانوار ٣٦ / ١٧٠

آدم، ولولا علی ما خلقت الجنة، لأتی بکم
أجزی العباد یوم المعاد بالثواب والعقاب. و
بعلي و بالأئمة من ولده، أنتقم من اعدائی فی
دارالدنیا، ثمّ إلیّ المصیر للعباد فی المعاد.
وأحکمکما فی جنتی و ناری، فلا یدخل الجنة
لکما عدوّ، ولا یدخل النار لکما ولیّ، وبذلك
أقسمت علی نفسی.

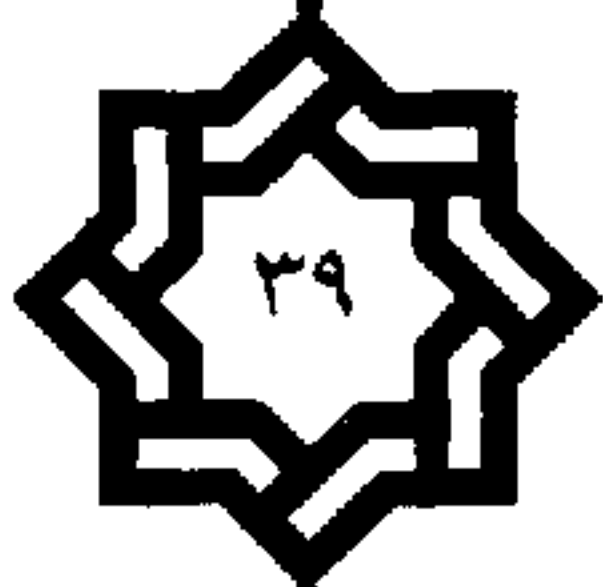
ای محمد! علی است آزمایش شده، و مردم به او
آزمون می شوند. من شما (اهل بیت) را مایه امتحان
آفریدگانم قرار دادم به سبب شما تمام بندگان و
مخلوقات خود را - در آسمانم و زمینم و آنچه که در
آنهاست - می آزمایشم، تا برای هرکس که مرا درباره شما
اطاعت کند، ثواب را کامل گردانم. و در حق کسانی که
مرا درباره شما مخالفت و عصیان کنند، عذاب و لعنت
خود را روا دارم. و به سبب شما، خبیث را از طیب امتیاز
بخشم.

ای محمد! به عزت و جلال خودم سوگند، اگر نبودی،

آدم را نمی آفریدم. و اگر علی نبود، بهشت را خلق نمی کردم. زیرا من به سبب شما، بندگان را در روز معاد، به ثواب و عقاب جزا می دهم. و به وسیله علی و امامان از فرزندان من، از دشمنانم در دنیا انتقام می گیرم، سپس سرانجام بندگان در روز قیامت به سوی من است. و من شما - دو تن، پیامبر و علی - را در مورد بهشت و دوزخم حاکم قرار می دهم. نه دشمن شما وارد بهشت می شود، و نه دوست شما وارد آتش. و به این حکم، بر خودم قسم یاد کرده ام.^۱

اگر بخواهیم نور پاره های یاد شده را توضیح دهیم، کلام به طول می انجامد. اما بر سبیل اشاره می گوئیم که در همین فقرات، توضیح بسیاری از حقایق والای ولایت را می یابیم. از جمله:

- حکمت آزمایش علی علیه السلام در پیشگاه الهی.
- حکمت آزمایش مردم به سبب علی علیه السلام.
- پیامبر، اول مخلوق خداست.



- امتحان شدن به ولایت، نه تنها برای انسانهای روی زمین، بلکه برای تمام آفریدگان در تمام عوالم مقدر شده است.

- لازمه این امتحان، شعور و اختیار تمامی آفریدگان است.

- رجعت، از نوامیس آفرینش است.

- پیامبر و علی - صلوات علیهما و آلهما - بحق، «قسیم الجنة والنار» هستند.

- و اینانند: الباب المبتلی به الناس، من اتاهم نجی، و من لم یأتهم هلک.

- و اینانند سفینه نوح: من رکبها نجی، و من رغب عنها هلک.

- و اینانند باب حطّه در میان امت.

- و اینانند میزان حقّ و باطل، و علم در میان تمام خلق (نه فقط انسانها) در تمام عوالم (نه تنها زمین).

- و حقایق دیگر، که این مقال را مجال دیگر باید.



ششم - در این عنوان، توضیحی را به نقل از تعلیقات «علی و السنّة» نقل می‌کنیم:

* کلمه بلاء و مشتقات آن مانند ابتلاء و مبتلی، به معنای درگیری و گرفتاری است اما نه هرگونه درگیری، بلکه آن درگیری‌هایی که آزمایش خداوند را دنبال داشته باشد و همراه با آزمایش باشد.

در فرهنگ اسلامی این کلمه در موارد زیادی استعمال شده است و با درگیری‌های مختلفی خداوند متعال بندگان خود را آزموده است گاهی با داشتن نعمت خلق خود را می‌آزماید و به خود نعمت کلمه بلاء را اطلاق می‌کند و گاهی با گرفتن نعمت امتحان می‌کند و نداشتن نعمت را بلاء می‌داند و مورد امتحان قرار می‌دهد. در قرآن مجید این آیه را می‌خوانیم:

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلِوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»^۱

خداوند مرگ و زندگی را آفریده است تا شما را
ببازماید که کدام یک از شما عملی نیکوتر دارید.
و در جای دیگر می فرماید:

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخُوفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ
مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ»^۱

ما شما را می آزماییم با اشیا بی همچون ترس و
گرسنگی و کمبود در اموال و جانها و میوه ها.
پس آزمایش در شرائط مختلف، گوناگون است. در
مواردی با کمبود و نقصان می آزماید و در مواردی
دارایی ها و مالکیت ها، اموال و اولاد را عوامل امتحان
دانسته و می فرماید:

«إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»^۲

اموال و اولاد شما فتنه و آزمایش می باشند.
حال ببینیم هدف این آزمایش چیست؟



با توجهی مختصر به موارد آزمایش در همین زندگی معمولی می‌بینیم که همیشه آزمایش برای گزینش و ارتقاء دادن، کسب درجات عالی در پیشگاه خداوند همراه با امتحانات دشوار است، خداوند ابراهیم را می‌آزماید و او را به مقام امامت می‌رساند و می‌گوید:

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ
إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره / ۱۲۴)

هرچه مقام انسانی بالاتر و واجدیت و دارایی او از کمالات الهی بیشتر باشد امتحانش مشکل‌تر و براساس آن امتحان، مقامش بالاتر است.

خداوند متعال امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - را به امتحانات و بلاهایی گرفتار کرده و یا اختصاص داده که هیچ یک از اولیاء خود را بدانگونه نیازموده است. و خود آن حضرت را نیز امتحانی برای دیگران قرار داده است، امتحانی برای اولیاء و انبیاء.

کدام انسانی در شرایط دشواری که آن حضرت قرار

گرفت واقع شده است، اسلام به دست تو زنده شود و
استقرار یابد. جنگ‌ها را تو به پیروزی برسانی، خارها
را تو از سر راه، برداری، گلستان را تو آبیاری کنی و
سپس خارها سر راه تو را بگیرند و تو را خار سر راه
خود قرار دهند و خود مسندنشینان کرسی خلافت
اسلامی شوند و از تو بخواهند که باید التزام دهی که به
سنت خارها رفتار کنی و به خورشید بگویند تو
می‌بایست شب‌ها و سیاهی‌ها را بستائی والا مسلمان
نیستی و از جامعه بیرونت می‌کنیم و در چنین شرایطی
تکلیف خدایی آن باشد که صبر و بردباری را پیشه خود
سازی و خلاصه آزمایشی به وسعت مقام علی -
علیه السلام - نه بالاتر بگوییم آزمایشی به عظمت مقام
بندگی و صبری بیست و پنج ساله، در حالی که استخوان
در گلو و خار در چشم داشته باشی که این آزمایشی بود
بس بزرگ و بلایی بود که خداوند برای هیچ یک از
اولیاء خود پیش نیاورده بود.

او را برکنار نعش زهرایش در آن شب تاریک و سیاه
در آن لحظه غسل دادنش می‌بینیم که چگونه آهسته



می‌گیرید و با قطرات اشک مدرک قبولیش را در این
آزمون عظیم الهی خود امضاء می‌کند و بعد از قبولی آن
را تقدیم حضور رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم -
می‌نماید و به هنگام دفن زهرايش می‌گوید:

«لَقَدْ اسْتُرَجِعَتِ الْوَدِيعَةَ»

و اعلام می‌دارد که شرایط امتحان مرا یا رسول الله از
دخترت فاطمه پیرس. و از آن طرف آنان که در آزمون
علی - علیه السلام - قبول شدند بسیار اندک بوده و
اکثریت پذیرفته نشدند و مردود گشتند که:

«ارتد الناس بعد رسول الله الاثلاثه.»

و همان سه یا هفت نفر بیشتر قبول نشدند که خدا هم
فرموده بود:

«و قلیل من عبادی الشکور.»* (سبأ / ۱۳)

* - سیمای علی علیه السلام / ۶۰ - ۶۳



هفتم - ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی از بزرگان و اعظام عالم اسلام که افتخار خوشه چینی از خرمن عظیم معارف الهی را داشته و مدتی از عمر شریف خود را زیر سایه امام عصر روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء به زعامت شیعه مشغول و از طرف حضرتش مقام نیابت خاص حضرتش را عهده دار بوده است در پاسخ به سؤال فردی که از او سؤال می کند که چرا خداوند، دشمن ولیش را بر ولیش مسلط می گرداند پاسخی دقیق و لطیف داده که گوشه ای از حکمت الهی را برای ما روشن می سازد. البته شایان ذکر است که خود ایشان همانطور که در ذیل خواهیم دید به این نکته اشاره می کنند که آنچه بیان می دارند از امام علیه السلام شنیده و از منبع پرفیض حضرتش برگرفته اند.

متن کامل این پرسش و پاسخ از علامه مجلسی اعلی الله مقامه در بحار الانوار جلد ۴۴ باب ابتلاء ائمه علیهم السلام (باب ۳۳) به نقل از کمال الدین و علل الشرایع و احتجاج طبرسی آمده است.



و اینک متن حدیث شریف:

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید:

نزد شیخ ابی القاسم حسین بن روح قدس الله روحه،
همراه گروهی از جمله علی بن عیسی قصری بودیم که،
فردی برخاست و چنین گفت: می خواهم پرسشی از شما
بنمایم.

حسین بن روح فرمود: پرس.

سؤال کرد: از حسین بن علی علیه السلام برای من
بگوئید، آیا او ولی خداست؟

فرمود: آری.

سپس پرسید: آیا قاتل او دشمن خداست؟

فرمود: آری.

در ادامه آن مرد پرسید: چگونه جائز است، خداوند
دشمن خود را بر ولیّش مسلط فرماید.

حسین بن روح قدس الله روحه چنین فرمود:

آنچه که می گویم به خوبی دریاب، بدان که خداوند
متعال، مردمان را به صورت آشکار، مورد خطاب قرار

نمی دهد. و با زبان با ایشان سخن نمی گوید. بلکه رسولی را از نوع و جنس خود ایشان، و بشری همانند ایشان، برای ایشان برمی انگیزد. که چنانچه پیامبرانی غیر از بشر و نوع آنان مبعوث می فرمود، همگی از آنان دور و پراکنده می شدند. و از ایشان هیچ سخنی را نمی پذیرفتند.

پس آن هنگام که برانگیخته شدند و نزد ایشان رفتند در حالی که از جنس ایشان بوده و مانند ایشان غذا می خوردند و در کوچه و بازار راه می رفتند، مردم به ایشان گفتند:

شما نیز مانند ما هستید. از شما چیزی را نمی پذیریم مگر آنکه برای ما آیه و نشانه‌ای بیاورید که ما از آوردن همانند آن ناتوان باشیم. در آن صورت پی می بریم که شما برخلاف ما، ویژگی و قدرت خاصی در اختیار دارید که ما از انجام آن ناتوانیم.

لذا خداوند برای پیامبران خود معجزاتی قرار داد که بشر قادر به انجام آنها نبود.



بدینسان در زمان یکی از ایشان، بعد از انذار و بیم مردمان، طوفان و باران سیل آسا را فرود آورد که تمامی سرکشان و سرپیچی کنندگان از فرمان الهی در آن غرق شده و هلاک شدند.

و پیامبر دیگر را بر آتش افکنده و آتش بر او سرد و گوارا گردید.

و پیامبر دیگر شتر ماده‌ای از میان سنگ سخت، بیرون آورده که شیر از سینه او جاری بود.

و دیگری که خداوند برای او دریا را شکافته و از سنگ، چشمه‌های جوشان آب را به در آورده و چوبدستی خشک او را به ماری تبدیل کرده که همه چیز را می بلعید.

و همچنین فرستاده‌ای، کور مادرزاد و مبتلا به پیسی و برص را شفا داده و مردگان را به اذن خدا زنده می فرمود. و مردم را از آنچه که می خوردند و آنچه که در خانه‌هایشان ذخیره می کردند، با خبر می ساخت.

و دیگری را با نشانه‌ای دیگر همراه نمود، قمر را برای

او شکافته و چهارپایان مانند شتر و گاو و مثل آن با او به سخن می پرداختند.

پس آن هنگام که پیامبران اینگونه معجزات را برای قوم خویش آوردند و امت ایشان از آوردن مشابه آن درماندند. از مقدرات حضرت جل و علی از بابت لطف او بر بندگان و حکمت حضرتش، آن بود که فرستادگان خود را هنگامی، همراه این معجزات، غالب و پیروز و هنگامی نیز مغلوب، در برهه‌ای از زمان مسلط و در برهه‌ای دیگر ستم‌دیده و مقهور قرار می داد.

و اگر خداوند، ایشان را در همه احوال و همه شرایط پیروز و غالب می گرداند و آنان را مبتلا نمی فرمود و آنان را مورد آزمایش قرار نمی داد، مردم آنان را به جای خدای تعالی، خدایان خویش برمی گزیدند و همچنین مزیت شکیبایی بر مصیبتها و محنتها با علم و آگاهی ایشان شناخته نمی شد.

لکن خداوند عزّ و جلّ، احوال ایشان را همانند احوال دیگر مردمان قرار داد، که در حال محنت و



سختی و آزمایش، شکیبیا و در حال آسایش و راحتی و پیروزی بر دشمنان شاکر و سپاسگزار، و در تمامی احوال و شرایط فروتن و متواضع بوده و تکبر و تجبر نداشته باشند. تا آن که بندگان بدانند، ایشان را نیز معبودی است که خالق و مدبر ایشان می باشد. و بدین وسیله مردم خداوند را پرستیده و عبادت نموده و از فرستادگانش فرمان برند. و بر کسانی که از حد ایشان تجاوز می نمایند و برای ایشان مقام ربوبیت و خدایی قائلند و یا بر کسانی که دشمنی کرده و سرپیچی نموده و عصیان ورزیده و آنچه را که انبیاء و رسل و پیامبران آورده، کفران کرده اند، حجت خدا روشن و آشکار و تمام و ثابت شده باشد. و بدین وسیله مردمان رستگار یا هلاک گردند.

محمد بن ابراهیم بن اسحاق گوید:

روز بعد، در حالی که با خود می گفتم: «آیا دیدی دیروز، حسین بن روح از پیش خود برای ما چه می گفت؟» نزد شیخ ابی القاسم بن حسین بن روح (قدس

الله روحه) باز گشتم.

شیخ بدون مقدمه به من فرمود:

ای محمد بن ابراهیم! اگر از آسمان به زیر افتم و پرنندگان به سرعت مرا بر بایند، و یا باد مرا به مکان دور دستی پرتاب کند؛ برای من دوست داشتنی تر و گوارا تر است از این که، درباره دین خداوند تعالی از پیش خود، سخنی بگویم. بلکه آنچه را که گفتم از روی حقیقت بود، و تمام آنها را از حضرت حجت صلوات الله علیه شنیده‌ام.

(بحار الانوار، علامه مجلسی، ۲۷۳/۴۴ و ۲۷۴ ح ۱)

بنگرید به: احتجاج طبرسی / ۲۴۳ - علل الشرایع / ۱

۲۳۰ باب ۱۷۷، رقم ۱ - کمال الدین ۱۸۴/۲.

هشتم - حُسن ختام این گفتار را، حدیثی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می آوریم، که ایشان، هفت مورد از آزمایشهای خود را در حیات ظاهری حضرت رسول صلی الله علیه و آله، و هفت مورد را پس از شهادت حضرتش می داند.



و اینک متن ترجمه کامل این حدیث را عیناً
نقل می‌کنیم:

شیخ صدوق قدس سره به اسناد خود از محمد بن حنفیه از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده است که: پس از واقعه نهروان، روزی حضرت امیرالمؤمنین در مسجد کوفه علیه السلام تشریف داشتند، رأس الیهود وارد شد و عرضه داشت: می‌خواهم سؤالاتی از شما بپرسم که آنها را مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر فرد دیگری نداند.

آن حضرت فرمود: هر چه می‌خواهی بپرس.

عرضه داشت: ما در کتب خوانده‌ایم که چون خداوند پیغمبری را مبعوث فرماید به وی امر نماید که از اهل بیت خود کسی را اختیار نماید که بعد از او به امر امت قیام نماید، و خود به احکام وی عمل نماید، و این که خداوند اوصیاء را، هم در حال حیات انبیاء و هم بعد از وفات ایشان امتحان نماید، پس مرا خبر ده که چند مرتبه در حال حیات و چند مرتبه بعد از وفات انبیاء، خداوند

اوصیاء را امتحان نماید؟ و آخر کار اوصیاء به کجا انجامد؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را قسم داده و فرمود: اگر ترا خبر دهم آیا قبول نمایی و اسلام آوری؟ عرضه داشت: قبول نمایم و اسلام آورم.

فرمود: همانا خداوند اوصیاء را در حال حیات انبیاء به هفت چیز، و پس از وفاتشان در هفت موضع امتحان نماید، تا صبر و محنت ایشان معلوم گردد و عاقبت آنان ختم به سعادت شده و به انبیاء ملحق گردند.

رأس الیهود عرضه داشت: درست فرمودید. اینک بفرمایید که خداوند شما را در حال حیات محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از وفات او چند مرتبه امتحان نموده، و آخر کار شما چه خواهد بود؟

پس آن حضرت دست وی را گرفته و فرمود: برخیز تا از اینجا بیرون رویم و تو را به آنچه سؤال کردی خبر دهم. جمعی از اصحاب آن حضرت عرضه داشتند: یا امیرالمؤمنین ما را نیز خبر ده.



فرمود: ترسم قلوب شما ظرفیت آن را نداشته باشد و تحمل آن ننمایید.

عرض کردند: برای چه؟

فرمود: برای اموری که از بسیاری از شما بروز نموده است.

پس مالک اشتر عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین ما را خبر ده، به خدا قسم، ما می دانیم که در روی زمین وصی پیغمبر غیر از تو کسی نیست، و پیغمبر ما خاتم پیغمبران است، و طاعت تو مثل طاعت پیغمبر بر ما لازم و واجب است.

پس آن حضرت نشست و فرمود: ای برادر یهودی، خداوند مرا در حال حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در هفت موضع امتحان نمود، و مطیع و فرمان بردارم یافت.

رأس اليهود عرضه داشت: آن مواضع را بیان فرمایید.
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اما اول: آنها: این بود که چون خداوند رسول خود را مبعوث فرمود، بزرگ و کوچک فرزندان عبدالمطلب را به وحدانیت خدا و رسالت خود دعوت نمود، و آنان امتناع ورزیده و از حضرتش دوری نمودند. سایر مردم نیز با حضرتش دشمنی نموده و مخالفت ورزیدند.

و من به تنهایی در حالی که از حیث سن، کوچکترین اهل بیت خود بودم، دعوت آن حضرت را اجابت نموده، و با یقین کامل در مقام اطاعت و متابعت حضرتش برآمدم، و سه سال تمام در همه روی زمین کسی که نماز بخواند، و آنچه را که آن حضرت آورده بود قبول نماید، غیر از من و خدیجه بنت خویلد احدی نبود.

پس روی به اصحاب خود نمود و فرمود: آیا چنین نیست؟

عرضه داشتند: بلی یا امیرالمؤمنین چنین است که فرمودید.

پس از آن فرمود:



اما دوم: ای برادر یهودی! همانا قریش همیشه در مقام قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند تا در آخر در دارالندوه اجتماع نمودند، در حالتی که شیطان هم به صورت اعور ثقیف حاضر شده بود، و بنا بر آن گذاشتند که از هر قبیله از قریش یک نفر انتخاب نموده و در وقت خواب بر حضرتش حمله نموده، و یک مرتبه شمشیرها را بر وی فرود آورده و به قتلش رسانند؛ که همه در قتلش شریک باشند و خون حضرتش به هدر رود.

پس جبرئیل به آن حضرت خبر داد و امر به خروج از مکه اش نمود، و آن حضرت مرا خبر داده، و امر فرمود که در بستر او بخوابم، و جان خود فدایش نمایم، که حضرتش نجات یافته و به سلامت بماند. و من با کمال رضایت و خرسندی در مقام اطاعت برآمده، و به جای حضرتش خوابیدم، و او خود تشریف برد. و قریش در حالی که یقین داشتند که آن حضرت را خواهند کشت، به خانه هجوم آوردند، و من با شمشیر برهنه قیام نموده و

آنان را از خود دور نمودم.

پس روی به اصحاب خود نموده فرمود: آیا چنین نیست؟

عرضه داشتند: بلی یا امیرالمؤمنین! چنین است که فرمودید.

پس از آن فرمود:

اما سوم: ای برادر یهودی! همانا دو پسران ربیعه (عتبه و شیبه) و پسر عتبه (ولید) که از شجاعان قریش بودند در جنگ بدر مبارز طلبیدند، و احدی از قریش جرئت مبارزه با آنان را ننمود. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، مرا و دو رفیق مرا (حمزة بن عبدالمطلب و عبیده بن حارث بن عبدالمطلب) برانگیخت، در حالتی که من از حیث سن از اصحاب خود کوچکتر، و کم تجربه تر، به جنگ بودم.

پس خداوند به دست من، ولید و شیبه را کشت، غیر از شجاعان دیگری که از قریش به دست من کشته و اسیر شدند، کسانی که به دست من کشته و اسیر شدند، بیش از



آنانی بودند که به دست باقی اصحاب کشته و اسیر شدند و پسر عموی من (عییة بن حارث) در آن روز شهید شد. پس روی به اصحاب خود نموده فرمود: آیا چنین نیست؟

عرضه داشتند: بلی یا امیرالمؤمنین! چنین است که فرمودید.

پس از آن فرمود:

اما چهارم: ای برادر یهودی! همانا اهل مکه و قریش با قبایل عرب متفق شده و در مقام خون خواهی کشته شدگان خود در بدر برآمدند، و در احد با ما روبرو شدند، و مثل یک مرد جنگی به ما حمله ور شدند، و جمعی از مسلمانان به درجه شهادت رسیدند و باقیمانده همه فرار کرده، و به خانه های خود پناهنده شدند. در حالتی که می گفتند پیغمبر و اصحاب او کشته شدند، و من به تنهایی با رسول خدا مانده و حضرتش را نصرت می کردم. تا این که خداوند مشرکین را مخدول نموده و به سوی مکه برگشتند. و من در پیش روی رسول خدا هفتاد و چند

زخم برداشته بودم، که از آنها است این و این؛ و ردای خود را بر کنار نموده و دست مبارک به جای زخمها می کشید.

پس روی به اصحاب خود نموده و فرمود: آیا چنین نیست؟

عرضه داشتند: بلی یا امیرالمؤمنین! چنین است که فرمودید.

پس از آن فرمود:

اما پنجم: ای برادر یهودی؛ همانا قریش و تمام عرب متحد شده و پیمان بستند که از جنگ برنگردند؛ تا این که رسول خدا، و ما طایفه عبدالمطلب را به قتل رسانند، و مسلح و مکمل (به کل قوتشان) در کنار مدینه فرود آمدند، در حالتی که یقین داشتند که به مقصود خود خواهند رسید، و جبرئیل رسول خدا را آگاه نمود، و آن حضرت در اطراف خود خندقی کنده و مهیای جنگ شد، پس ما را محاصره نموده و رعد و برقی بر پا کرده بودند، و رسول خدا آنان را به حق، و رحم، سوگند داد، اعتنا



نکرده و بر عناد و سرکشی خود افزودند. و فارس و جنگجو و شجاع عرب عمرو بن عبدود مثل شتر مست به هیجان آمده و رجز می خواند و مبارز می طلبد، و احدی جرئت مبارزه با او را نداشت، تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا برانگیخت و به دست خود عمامه بر سرم بست و شمشیر خود را به من عنایت فرمود همین شمشیر حاضر و دست خود را به ذوالفقار زد، پس من در مقابل او حاضر شدم، در حالتی که زنان مدینه برای من از عمرو بن عبدود گریان بودند و خدای مرا بر او نصرت داد و به دست من به قتلش رساند، در حالتی که عرب احدی را همانند او نمی دانست و این ضربت را بر من وارد آورد، و به دست مبارک به فرق سر خود اشاره فرمود پس خداوند آنان را برای آنچه از من واقع شد، منهزم نمود و فرار را بر قرار نمودند پس روی به اصحاب خود نموده و فرمود: آیا چنین نیست؟
عرضه داشتند: بلی یا امیرالمؤمنین! چنین است که فرمودید.

پس از آن فرمود:

اما ششم: ای برادر یهودی! همانا با رسول خدا وارد شهر اصحاب تو خیر شدیم، در حالتی که مردانی از یهود و شجاعانی از قریش و غیر آنان سواره و پیاده مثل کوه، همه مکمل و مسلح - با همه قدرت و قوت در محکم ترین قلعه ها با ما روبرو شده و مبارز می طلبیدند، و هر کس با آنان روبرو می شد به قتلش می رساندند، تا این که چشمها از ترس سرخ شده و به حدقه فرو رفت، و هر کس به فکر جان خود بود، و به من متوسل شده و می گفتند یا ابوالحسن! به فریاد برس، تا این که رسول خدا مرا برانگیخت و به جنگ آنان فرستاد، پس بر آنان حمله نموده و هر کس با من روبرو شد به قتلش رساندم، و مثل شیر زیان بر آنان حمله ور شده تا این که همه فرار نموده و به قلعه محکم خود پناه بردند، پس در قلعه را به دست خود از جای کنده و به تنهایی وارد قلعه شده و هر یک از مردان آنان که در مقابل من آمده به قتلش رساندم، و زنان آنان را اسیر نمودم تا این که به تنهایی



قلعه را فتح کردم، در حالتی که در آن قلعه محکم غیر از خداوند متعال احدی مددکار نداشتم، پس روی به اصحاب خود نموده و فرمود: آیا چنین نیست؟
عرضه داشتند: بلی یا امیرالمؤمنین چنین است که فرمودید.

پس از آن فرمود:

اما هفتم: ای برادر یهودی! همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون قصد فتح مکه نمود در مقام اتمام حجت برآمده و نامه‌ای نوشته و آنان را از عذاب خداوند ترسانیده و وعده عفو و بخشش داده و به مغفرت پروردگار امیدوارشان نمود، و در آخر نامه سوره براءة را مرقوم داشتند که بر آنان قرائت شود، و آن را بر تمام اصحاب عرضه داشت که به مکه برده و بر مشرکین قرائت نمایند، و احدی اقدام نکرده و زیر بار نرفت.

چون آن حضرت این بدید مردی از ایشان را! به حضور طلبیده و امر فرمود که این کار را انجام دهد، در این حال جبرئیل نازل شده و عرضه داشت: نمی‌رساند

آن را مگر تو یا کسی که از تو بوده باشد، پس آن حضرت مرا امر فرموده که نامه حضرتش و سوره براءة را به مکه برده و بر اهل آن قرائت نمایم، پس من به سوی مکه روانه شدم در حالی که هر یک از اهل مکه اگر قدرت داشتند، هر قطعه از بدن مرا بالای کوهی می گذاشتند اگر چه به قیمت جان و مال و فرزندشان تمام شود، و من بی ترس و هراس رسالت آن حضرت را انجام داده و نامه و سوره براءة را بر آنان قرائت کردم، پس روی به اصحاب خود نموده و فرمود: آیا چنین نیست؟ عرضه داشتند: بلی یا امیرالمؤمنین! چنین است که فرمودید.

پس از آن فرمود: ای برادر یهودی، این مواردی بود که پروردگار در حال حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به آنها امتحان فرمود، و مرا مطیع و فرمان بردار یافت که برای احدی غیر از من نبوده است. پس اصحاب عرضه داشتند: یا امیرالمؤمنین راست فرمودی همانا خداوند تو را به قرابت و برادری رسول



خدا صلی الله علیه و آله و سلم فضیلت داده است، و مقام ترا نسبت به آن حضرت مقام هارون از موسی قرار داده است، و آنچه را که بیان نمودی بیش از آن را برای تو ذخیره کرده است که برای احدی از مسلمانان نیست.

یا امیرالمؤمنین اینک آنچه را که خداوند بعد از رسول خود تو را به آن امتحان نموده و بر آن صبر کردی بیان فرما، و اگر بخواهیم خود توانیم بیان نمود؛ زیرا که برای ما ظاهر و روشن است، لکن دوست داریم که از زبان درربار خود شما بشنویم.

پس آن حضرت فرمود: ای برادر یهودی، همانا خداوند عز و جل بعد از وفات رسول خود مرا در هفت موطن امتحان نمود، و بدون تزکیه نفس مرا صبور و بردبار یافت.

اما اول: آنها ای برادر یهودی، در اثر شدت علاقه و انسی که من با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جهت دین و دنیا داشتم، در وفات آن حضرت چنان مصیبتی بر من وارد شد که اگر بر کوهها وارد می شد گمان



ندارم که تحمل آن توانستن نمود.

و مردم در آن حال مختلف بودند، اما بنی عبدالمطلب از شدت جزع و فزع خوددار و مالک خود نبودند؛ بلکه جزع و فزع و بزرگی مصیبت صبر و عقل آنان را ربوده بود، و اما سایر مردم گروهی تسلیت داده و امر به صبر می کردند، و گروهی در گریه و زاری شریک بودند.

و من خود را به صبر و بردباری وادار نمودم، و به آنچه حضرتش امر فرموده بود از تجهیز و تکفین و صلوة و دفن آن حضرت، و جمع نمودن قرآن اشتغال ورزیدم، که نه اشک چشم و نه اندوه و بزرگی مصیبت هیچ یک مرا از انجام وظیفه باز نداشت؛ تا این که حق خدا و رسول را اداء نمودم، پس روی به اصحاب خود نموده و فرمود: آیا چنین نیست؟

عرضه داشتند: بلی یا امیرالمؤمنین! چنین است که فرمودی.



پس از آن فرمود:

اما دوم: ای برادر یهودی، همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حال حیات خود مرا بر تمام امت امارت داده و از تمام حاضرین بیعت گرفته و امر به اطاعت از من فرمود، و حاضرین را امر فرمود که به غائبین برسانند، و من هرگز خیال نمی‌کردم که کسی در این امر با من در مقام نزاع و معارضه برآید.

و در مرض موت امر فرمود که لشکری که در تحت امارت اسامه بن زید قرار داده بود به طرف مقصد حرکت نمایند، و هیچ یک از قبایل عرب، و اوس، و خزرج، و سایر مردمانی که خوف نقض عهد و مخالفت با من در آنان بود، و هر یک از آنان که با من دشمنی داشتند که پدر یا برادر یا خویشان آنان را به قتل رسانده بودم، باقی نگذاشت مگر این که همه را در جیش اسامه قرار داد، و هم چنین مهاجرین و انصار و سایر مسلمانان و مؤلفه القلوب و منافقین را همه را در آن جیش قرار داد؛ تا این که راه برای من صاف باشد، و از احدی

چیزی برخلاف من صادر نگردد، تا جایی که آخر کلام آن حضرت راجع به امر امت این بود که؛ جیش اسامه را انفاذ دارید و احدی تخلف نوززد، و در این کار بسیار تأکید فرمود، با همه اینها پس از آن حضرت ناگهان دیدم که گروهی در مقام مخالفت برآمده و با عجله امیر خود را رها نموده و از جیش اسامه بازگشتند، و به حل عقدی که رسول خدا نموده بود و نقض عهدی که خدا و رسول بر گردن آنان قرار داده بودند شتافتند، و آن را برای خود قرار دادند، و بدون این که احدی از اولاد عبدالمطلب را شریک قرار دهند، یا به آنان مراجعه نمایند این کار را انجام دادند، در حالتی که من به امر غسل و کفن و دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشغول بودم، که از اهم امور دین و دنیا بود.

ای برادر یهودی، این کار، با آن مصیبت بزرگ و فاجعه جانگداز بزرگترین مصیبتی بود که بر قلب من وارد آمد، پس بر همه این مصیبتها که هر یک پس از دیگری به سرعت به من روی آور شد صبر نمودم، پس



روی به اصحاب خود نموده و فرمود: آیا چنین نیست؟
عرضه داشتند: بلی یا امیرالمؤمنین! چنین است که
فرمودید.

پس از آن فرمود:

اما سوم: ای برادر یهودی، همانا آن کس که بعد از رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم قیام نموده و متصدی امر
شد در تمام ایام خلافت خود از من عذر می خواست و
آنچه را که مرتکب شده بود به گردن دیگران می انداخت،
و از من حلیت می طلبید، و من با خود می گفتم: ایام او
سپری شود، و بدون این که در اسلام که تازه عهد به
جاهلیت است نزاعی واقع شود و اختلافی پدید آید
حقی که خدا برای من قرار داده است به من برگردد.

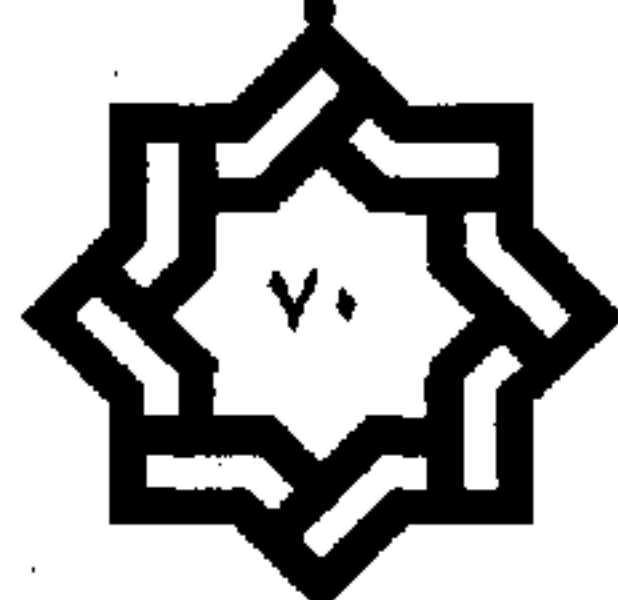
و گروهی از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم
که نسبت به خدا و رسول و قرآن و دین پایدار بودند
مکرر نزد من آمده و مرا به قیام برای اخذ حق خود
دعوت نمودند، و در نصرت و یاری من تا پای جان
حاضر بودند، و من می گفتم: باید صبر کرد شاید خداوند

بدون نزاع و خون ریزی حق مرا به من برگرداند.
و همانا بسیاری از مردم به شک افتادند، و کسانی در
امر خلافت طمع کردند که اهلیت آن را نداشتند، و هر
قومی گفتند: باید از ما امیری بوده باشد، و این نبود مگر
برای این که غیر من متصدی امر خلافت شد، پس
دیگران نیز در آن طمع نمودند.

با این حال چون وفات وی نزدیک شد کار را به
رفیق خود واگذار نمود، و با من همان معامله شد که روز
اول نمودند، که آنچه خداوند برای من قرار داده بود از
من رهودند.

پس گروهی از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و
سلم نزد من آمده و مثل روز اول به قیام برای اخذ حق
خود ترغیب و تحریض نمودند. و من همان جواب اول
را دادم که باید صبر کرد و کار را به خدا واگذار نمود.

و این کار برای ترس از این بود که گروهی که رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نرمی و حسن اخلاق
در جایی، و شدت و سختی در جای دیگر، و با بذل مال



در جایی و با شمشیر در جای دیگر متحد و متفقشان
نموده فانی شده و از بین بروند، آن اتحاد و اتفاقی که در
حالتی به دست آمده بود، که وقتی که مردم در کمال
خوشی و سیر و سیراب و دارای همه چیز بودند،
خانه‌های ما آل محمد نه دری داشت و نه سقفی، و نه
پرده‌ای مگر از جریده خرما و امثال آن، و دارای لباس
و فراشی نبودیم به حدی که یک پارچه لباس! بیشتر از
ما برای اداء نماز دست به دست نموده و به نوبت
می پوشیدند، و عموماً شب و روز را به گرسنگی به سر
می بردیم.

و با این حال که وصف شد چه بسا از غنائیم، سهمی به
ما می رسید که خداوند برای ما قرار داده بود، و رسول
خدا آن را بر صاحبان مال و نعمت ایثار می فرمود؛ که
تألیف قلوب آنان نموده و به سوی اسلام جلبشان نماید،
و من اولی و احقم که میان گروهی که رسول خدا صلی
الله علیه و آله و سلم به این نحو زیر پرچم اسلام
جمعشان نموده تفرقه نیاندازم؛ زیرا که اگر من قیام نموده

و آنان را به یاری خود دعوت می نمودم، از دو حال خارج نبود؛ یا اجابتم می کردند در این حال چون در اقلیت بودند به قتل می رسیدند، یا اجابتم نکرده و از اطاعت سرپیچی می کردند، در این حال کافر می شدند؛ زیرا که می دانستند که مقام و منزلت من نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقام هارون است به موسی، پس به آنان می رسید آنچه به قوم موسی رسید.

پس دیدم که خشم خود فرو بردن، و نفس را در سینه حبس کردن، و صبر و بردباری نمودن، تا خدا فرج رساند، یا به آنچه مقدر است حکم فرماید برای من بهتر، و برای گروهی که وصف کردم اصلح است، (و کان امر الله قدراً مقدوراً)

و ای برادر یهودی، اگر ترس از آنچه بیان کردم نبود، و قیام نموده و طلب حق خود کرده بودم هر آینه من اولی و احق بودم از آنان که آن را طلب نمودند؛ زیرا که همه می دانند که من از حیث عشیره از همه برتر، و از حیث حجة و برهان از همه بالاتر بوده، و مناقب و سوابق من



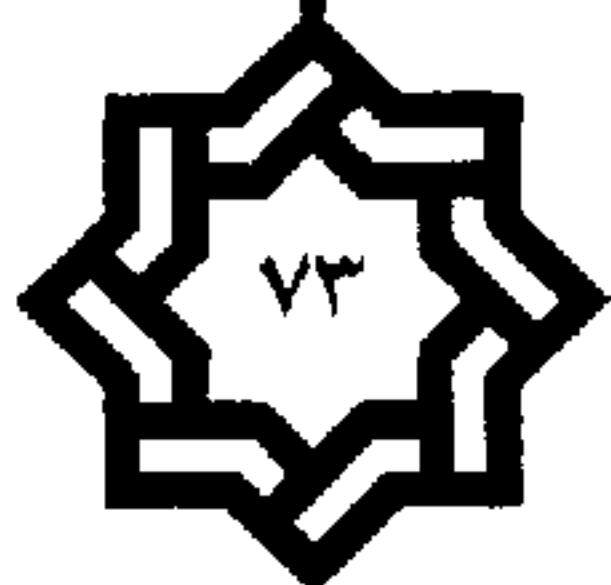
در اسلام از همه بیشتر، و قرابت من به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از همه نزدیکتر بود، علاوه بر وصیت پیغمبر که برای احدی عذری باقی نگذاشته بود، و علاوه بر بیعتی که از زمان آن حضرت به گردن آنان بود.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وفات کرد در حالتی که مقام ولایت در دست آن حضرت و در خانه آن حضرت بود نه در دست و خانه آنان که متصدی آن شدند، و اهل بیت آن حضرت که آیه تطهیر در شأن ایشان نازل شده در تمام خصال و صفات اولی از دیگران بودند، پس روی به اصحاب خود نموده و فرمود: آیا چنین نیست؟

عرضه داشتند: بلی یا امیرالمؤمنین! چنین است که فرمودید.

پس از آن فرمود:

اما چهارم: ای برادر یهودی، همانا آن کس که پس از رفیق خود متصدی امر شد با من در کارها مشورت می کرد، و در مشکلات به من مراجعه می نمود، و به رأی



من عمل می کرد، و من و اصحاب من گمان نداشتیم که بعد از وی کس دیگری در این امر طمع نماید، و من امید داشتم که به زودی حق مرا به من خواهد برگرداند.

تا این که بدون سابقه مرضی مرگ او رسید، و بدون اقدام قبلی امر را از من برگرداند، و گروهی را نام برد که من ششم آنان بودم، و اصلاً از قرابت و سوابق من نامی نبرد، با این که هیچ یک از آنان سابقه مرا نداشته و با من برابر نبودند، پس امر را شوری قرار داد، و دستور داد که اگر به امر او عمل نکنند هر شش نفر را گردن بزنند، و ای برادر یهودی صبر بر این امر برای من کافی بود.

پس من در مدتی که معین کرده بود حجت را بر آنان تمام کرده و سوابق خود و عهد رسول خدا را به یادشان آوردم؛ لکن حب ریاست و جاه و رکون به دنیا و ادارشان نمود که به گذشتگان خود اقتدا نموده و آنچه برای آنان نبود به دست آورند، و چون با یک نفر از آنان در خلوت ملاقات می شد و عاقبت امر را به یادش می آوردم از من تقاضا می کرد که امر را بعد از خود برای



او قرار دهم، و چون نزد من غیر از حق و عمل به قرآن و وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیافته و به آرزوی خود نرسیدند، ناچار مردی از آنان کار را از من برگرداند و به پسر عفان که نه با وی و نه با دیگران مساوی بود، و نه دارای مناقبی بود که خداوند رسول خود و اهل بیت او را به آنها گرامی داشته است، واگذار نمود.

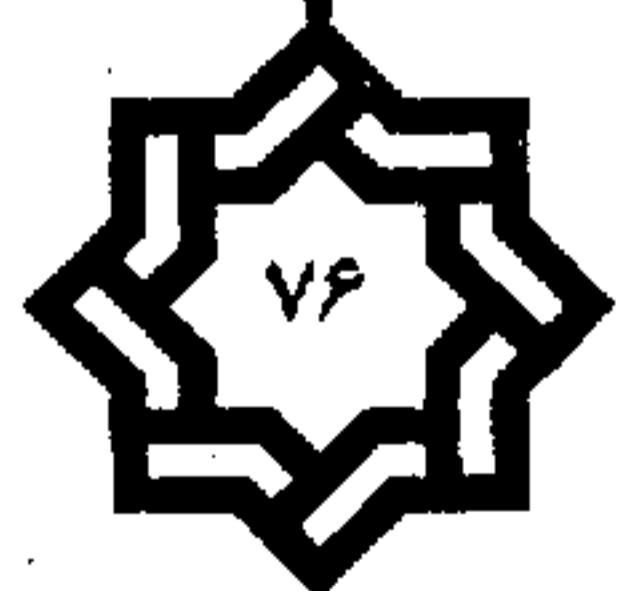
و به زودی از کردار خود پشیمان شده و اظهار ندامت نموده و هر یک دیگری را ملامت می نمودند و طولی نکشید که او را تکفیر نموده و از وی تبری جستند، او هم نزد اصحاب رفته و از بیعت خود استقاله، و از کارهای خود توبه می نمود.

و ای برادر یهودی، این کار از فظیح ترین کارهایی بود که نسبت به من واقع شد که وصف آن نتوان نمود، و جای آن داشت که بر آن صبر نتوان کرد، لکن چاره‌ای جز صبر کردن نبود، و من بر تمام این امور صبر نموده و همه این ناگواری‌ها را تحمل کردم.

و باقی شش نفر از همان اوایل امر نزد من آمده اظهار ندامت کرده و از من تقاضا می کردند که ابن عفان را خلع نموده و بر علیه او قیام نمایم و حق خود را بازستانم، و وعده کمک هم می دادند.

و به خدا قسم ای برادر یهودی، مرا از این کار منع نکرد مگر همانی که قبلاً بیان نمودم، با این که می دانستم که اگر قیام نمایم و آنان را برای یاری خود دعوت به مرگ نمایم قبول می کردند، و خود من هم هرگز از مرگ هراس نداشته‌ام، و گذشتگان و حاضرین می دانند که مرگ در نزد من به منزله آب سرد خوشگوار است برای شخص عطشان در هوای بسیار گرم.

و همانا من و عمویم حمزه و برادرم جعفر و پسرعمم عبیده با خدا و رسول عهد و پیمانی داشتیم که به آن وفا نمودیم، و آنان بر من سبقت گرفتند، و من برای آنچه خداوند مقدر فرموده است باقی مانده‌ام، و این آیه شریفه در شأن ما نازل شده است:



«من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله
عليه فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر و
ما بدلوا تبديلا»

(سورة احزاب (۳۳) آیه ۲۳)

از مؤمنین مردانی هستند که راست گردانیدند آنچه را
بر آن با خداییمان بسته بودند پس، از ایشان کسی است
که به سر آورده مدتش را و از ایشان کسی است که
انتظار می‌کشد، و تغییر ندادند تغییر دادنی) که مراد حمزه
و جعفر و عبیده هستند که مدتشان به سر آمد و به خدا
قسم منم منتظر و تبدیل ندادم تبدیل دادنی.

و من درباره پسر عفان ساکت نشسته و در کار او
دخالت نکردم؛ زیرا که او را امتحان نموده و اخلاق او را
می‌دانستم که هرگز از کارهای خود دست برندارد؛ تا
این که اجانب و اقارب بر قتل و خلع او اجتماع نمایند،
پس صبر کرده و درباره او حتی به کلمه لا و نعم نیز تلفظ
نکردم.

پس از وی مردم بر من هجوم آورده (و با من بیعت

کردند) در حالتی که خدا می داند که من از این کار کراهت داشتم؛ زیرا که من به آنچه به آن عادت کرده بودم از تصرف در اموال مسلمانان، و استفاده کردن از قبل او (عثمان) و تکبر، و سرکشی در زمین، معرفت داشتم، ترک عادت هم بسیار سخت است.

و چون آنچه خواستند نزد من نیافتند بنای عذر تراشی را گذاشته و هر روز به بهانه‌ای متوسل می شدند، پس روی به اصحاب خود نموده و فرمود: آیا چنین نیست؟ عرضه داشتند: بلی یا امیر المؤمنین! چنین است که فرمودید.

پس از آن فرمود:

و اما پنجم: ای برادر یهودی، همانا آنان که با من بیعت کردند چون در پیش من به آنچه طمع داشتند دست نیافتند، آن زن (عایشه) را برخلاف من برانگیخته و بر شتر سوارش نموده و بیابانها را پیمودند، و سگان حوئب بر وی پارس کردند (چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده بود) و هر ساعت علامت ندامت



برای ایشان ظاهر می شد، تا این که به شهری وارد شدند که دستهای اهل آن کوتاه، و ریشهای آنان دراز، و عقلهای آنان کم، و اندیشه های آنان علیل، و مجاور بیابان، و وارد بر ساحل دریا بودند، پس آن را تحریک نموده تا این که کورکورانه و به غیر فهم و علم، برخلاف ما قیام نموده و به روی ما شمشیر کشیدند.

و من در میان دو حالت متباین که هر دو برخلاف میل من بود گرفتار شده بودم؛ زیرا که با گروهی روبرو شده بودم که اگر از آنان دست بازمی داشتم تعقل نکرده و از کردار خود بازمی ایستادند، و اگر دست بازداشته و برخلاف آنان قیام می کردم در آنچه برخلاف میل من بود و از آن کراهت داشتم وارد می شدم، ناچار در مقام اتمام حجت برآمده و آن زن را به رجوع به خانه خود دعوت نموده، و با آنان که وی را آورده بودند احتجاج و مناظره نموده و به وفاء بیعت و تقض نکردن عهد الهی دعوتشان کردم، پس بعضی پشیمان شده و بازگشت نمودند لکن بقیه بر جهل خود افزوده و بر ضلالت خود

ادامه دادند، ناچار در مقام مبارزه برآمد و آتش جنگ شعله‌ور شد که عاقبت به ضرر آنان تمام شد، که گروهی به قتل رسیده و بقیه به هزیمت رفته و به حسرت و ندامت گرفتار شدند و خداوند مرا ظفر داد، و خود برای من بر آنان گواه است.

و من در این کار ناچار بودم؛ زیرا که اگر خودداری نموده و دست از آن بازمی‌داشتم هر آینه آنان را بر غارت‌گری و خون‌ریزی، و حکومت دادن به زنان ناقص عقل و ناقص حظ به عادت رومیان و ملوک سبا، اعانت و کمک کرده بودم، پس روی به اصحاب خود نموده و فرمود: آیا چنین نیست؟

عرضه داشتند: بلی یا امیرالمؤمنین! چنین است که فرمودید.

پس از آن فرمود:

و اما ششم: ای برادر یهودی همانا امر حکم قرار دادن و جنگ با معاویه است، پسر زن جگرخوار، آزاد شده پسر آزاد شده، معاند خدا و رسول و مؤمنین از روز اول بعثت



تا روز فتح مکه، روزی که برای من بیعت گرفته شد، و بعد از آن هم در سه موطن از آنان بیعت گرفته شد، و پدر او اول کسی بود که به امارت مؤمنین بر من سلام کرد، و کسی بود که مرا ترغیب و تحریض می کرد که قیام نمایم و حق خود را از آنان که بر من تقدم جستند بگیرم.

و عجب تر از همه این که چون دید که پروردگار حق مرا به من برگرداند و آن را در محل خود قرار داد، و طمع او از این که چهارمین خلیفه گردد قطع شد، عاصی پسر عاص (عمرو بن العاص) را بر علیه من برانگیخت و به وعده حکومت مصر به سوی خود کشانید، و حال این که حرام است بر او که بیش از حق خود درهمی از اموال مسلمین اخذ نماید، و بر زمامدار هم حرام است که درهمی بیش از حق او به وی بدهد، پس نکث عهد نموده و بر بلاد حمله ور شده و دست ظلم و تعدی گشوده و به غارتگری پرداخت.

در این حال اعور ثقیف (مغیره بن شعبه) نزد من آمده و اشاره کرد که او را بر بلادی که در تصرف داشت



حکومتش دهم، و با وی به مدارا رفتار نمایم تا این که امر بر من مستقر گردد، و این کار برای دنیا - اگر در پیش خداوند عذری داشتم - کار خوبی بود، پس با کسی که خیرخواه مسلمانان و مورد اعتماد من بود مشورت کردم و رأی او با اندیشه من دربارهٔ پسر زن جگرخوار موافق بوده و از این که او را ولایت دهم و دست او را در امر مسلمانان داخل نمایم منع و تحذیر نمود، و خداوند مرا نخواهد دید که گمراهان و ستمکاران را عضد و پشتیبان قرار دهم.

پس رسولانی به سوی او فرستاده و حجت را بر وی تمام کردم، و چون دیدم که در هتک محارم الهی اصرار دارد با مشورت اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم از اهل بدر و بیعت رضوان و غیر ایشان از صلحاء مسلمانان و تابعین، برای جلوگیری از جنایات او، قیام نموده و با اصحاب خود به سوی او متوجه شدم، و باز هم نامه‌ها ارسال و رسولانی فرستاده و به رجوع به حق دعوتش کردم و او در جواب بر من تحکم نموده و



آرزوها و شروطی نمود که نه خدا راضی بود و نه رسول خدا و نه مسلمانان.

از آن جمله در بعضی از نامه‌های خود نوشته بود که: گروهی از ابرار و نیکان اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به او تسلیم نمایم که به قتلشان رساند، که از آنان بود عمار بن یاسر و کجا است مثل عمار، به خدا قسم هیچ گاه در حضور رسول خدا پنج نفر حاضر نبودیم مگر این که ششم آنان عمار بود، و اگر چهار نفر بودند پنجم آنان عمار بود، و در این کار خون عثمان را بهانه قرار داده بود، و حال این که به خدا قسم مردم را به قتل عثمان و اداری نکرد مگر او و امثال او از اهل بیت او، اغصان شجره ملعونه در قرآن، و چون به خواسته‌های خود دست نیافت، با گروهی حمار صفت که نه دارای عقل بودند و نه بصیرت، بر علیه من قیام نموده و به جنگ با من برخاست، و امر را بر آن گروه مردم مشتبه کرده و برخلاف واقع جلوه داد، و از دنیا به قدری به آنان داد که به طرف خود متمایلشان نموده و متابعتش کردند.



ناچار پس از اتمام حجت به مبارزه پرداختم، در حالتی که پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که همیشه خداوند حزب شیطان را به آن مغلوب و منکوب می کرد در دست ما بود، و در دست او بود پرچم پدر خود که همیشه با رسول خدا با آن مبارزه و مقاتله می نمود.

و چون نصرت خدا را مشاهده کرد و مرگ را در پیش روی خود دید چاره‌ای غیر از فرار نیافت، ناچار بر اسب خود نشسته و پرچم ضلالت را به حرکت درآورده و متحیر مانده بود که چه حيله و چاره بجوید.

در این حال به پسر عاص متوسل شده و به وی پناه برد، و پسر عاص به رفع مصاحف و بلند کردن قرآن‌ها بر نیزه‌ها اشاره کرده و گفت: همانا پسر ابی طالب و حزب او اهل بصیرت و رحمت هستند، و در اول امر ترا به کتاب خدا دعوت نمودند، اینک هم که آخر کار است ترا به آن اجابت نمایند، و چون چاره‌ای ندید از وی متابعت نموده و قرآن‌ها را بالای علمها نموده و به گمان خود به



آنچه در آن است دعوت نمود.

پس قلوب باقی مانده اصحاب من به قرآن‌ها متمایل شده و گمان کردند که پسر زن جگرخوار به آنچه دعوت می‌کند وفا خواهد کرد، ناچار به دعوت او گوش داده و همه او را اجابت کردند، و این کار در حالی بود که اختیار ایشان پس از جد و جهد و جهاد با دشمنان خدا با کمال بصیرت به درجه شهادت رسیده بودند، و من اعلام کردم که این کار مکر و خدع‌های است از پسر عاص که برای نجات او به کار برده است، و گرنه آنان اهل قرآن نیستند و به وعده خود وفا نخواهند نمود، لکن حرف مرا قبول نکرده و امر مرا اطاعت ننمودند، تا کار به جایی رسید که به یکدیگر گفتند: اگر ما را اجابت نکند او را به عثمان ملحق می‌نماییم، و دست بسته تسلیم پسر همدش کنیم، و خدا داند که آنچه توانستم در مقام نصیحت برآمده و مطلب را برای آنان واضح و آشکار نمودم، حتی از آنان خواستم که به قدر دوشیدن شتری یا دویدن اسبی صبر و پایداری نمایند، و هیچ یک از آنان اجابت نکرد مگر این

شیخ - و به دست خود اشاره به مالک اشتر نمود - و گروهی از اهل بیت من، و به خدا قسم که مرا مانع نشد از این که به جهاد ادامه دهم مگر ترس از این که این دو نفر کشته شوند - و اشاره به حسن و حسین علیه السلام نمود - و نسل رسول خدا منقطع گردد، و مگر ترس از کشته شدن این دو نفر - و اشاره به عبدالله بن جعفر و محمد بن حنفیه نمود - ناچار تن در داده و بر آنچه اراده کرده بودند صبر نمودم، علاوه بر آنچه در علم خداوند عز و جل گذشته بود.

و چون شمشیر از آنان برگرفتیم به رأی خود حکم نموده، و قرآنها را به پشت انداختند، و من هرگز احدی را حکم قرار نداده، و به تحکیم آنان راضی نبودم؛ زیرا که خطایی بود واضح که شک و شبهه‌ای در آن راه نداشت، و چون امر را چنین دیدم خواستم مردی از اهل بیت خود را برای این کار معین نمایم که به فکر و عقل و دین او وثوق و اعتماد داشته باشم قبول نکردند، و هر کس را نام بردم و هر چه را خواستم پسر هند قبول نکرده

و رد نمود؛ و این نبود مگر برای متابعت کردن اصحاب من از او، پس به خدای خود پناه برده و از آنان تبری جسته و کار را از روی ناچاری به خود آنان واگذار نمودم.

پس مردی را برای این کار اختیار کردند که پسر عاص با وی مکر و خدعه نموده و او را گول زد، که در شرق و غرب عالم ظاهر و آشکار شد، و گول خورده هم در مقام اظهار ندامت و پشیمانی برآمد، پس روی به اصحاب خود نموده و فرمود: آیا چنین نیست؟

عرضه داشتند: بلی یا امیرالمؤمنین، چنین است که فرمودید.

پس از آن فرمود:

اما هفتم: ای برادر یهودی، همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با من عهد کرده بود که در اواخر عمر خود با گروهی از اصحاب خود مقاتله نمایم، که روزها روزه دار و شبها به عبادت ایستاده، و تلاوت کتاب نمایند، و در اثر مخالفت و محاربه با من از دین خارج

شوند چنان که تیر از کمان خارج شود، که از آنها است ذوالثدیة، و به سبب مقاتله با آنان کار من به سعادت ختم شود، پس چون تعیین حکمین نمودند (و نتیجه آن را دیدند) از کرده خود پشیمان شده و یکدیگر را ملامت کردند، و برای خود عذری نیافتند جز این که بگویند: لازم بود که امیر ما از ما پیروی ننموده و به اندیشه خود عمل می کرد، و چون خطا کرده و از ما پیروی نمود کافر شد، و ریختن خون او برای ما حلال است، پس اجتماع نموده و از شهر خارج شدند و به صدای بلند «لا حکم الا لله» گویان شعار می دادند، و گروهی از آنان در نخيله و گروهی در حروراء اقامت نمودند. و گروهی از دجله گذشتند، و به هیچ مسلمانی برنخوردند مگر این که به قتلش رساندند، ناچار به سوی دو گروه اول حرکت نموده و به طاعت خداوند دعوتشان نمودم، و چون امتناع نموده و نخواستند مگر شمشیر را، امر را به خداوند واگذار نموده تا همه را به قتل رسانده و هلاکشان نمود.



پس از آن به گروه سوم نامه‌ها نوشته و رسولانی فرستاده و به بازگشت به سوی حق دعوتشان نمودم، و با این که آنان از افراد عمده اصحاب من و اهل عبادت و زهد بودند امتناع ورزیده و نخواستند مگر آنچه را که آن دو گروه خواسته بودند، ناچار به دنبال آنان رفته و از دجله گذشتم، و مجدداً رسولانی برای نصیحت و هدایت آنان فرستادم، و حجت را به وسیله این گروه هر یک پس از دیگری بر آنان تمام کردم، و اشاره به سوی مالک اشتر، و احنف بن قیس، و سعید بن قیس، و اشعث بن قیس کندی نمود، با این حال امتناع ورزیده و نخواستند مگر جنگ را، ناچار به آن اقدام نمودم تا این که خداوند همه را که چهار هزار نفر بودند کشت، پس ذوالثدیه را در حضور جمع حاضر از میان گذشتگان بیرون آوردم، که برای او پستانی بود مانند پستان زنان، پس روی به اصحاب خود نموده و فرمود: آیا چنین نیست؟

عرضه داشتند: بلی یا امیرالمؤمنین چنین است که فرمودید.

پس فرمود: ای برادر یهودی، من به این امور امتحان شده و به همه وفا نموده و بر همه صبر کردم، و یک امتحان دیگر باقی است که نزدیک است واقع شود، پس همه حاضرین به گریه درآمدند و عرضه داشتند: یا امیرالمؤمنین آن را هم بیان فرمایید، فرمود: آن این است که ریش من از خون سرم خضاب خواهد شد، پس ناله مردم در مسجد جامع به ضجه و گریه بلند شد به حدی که خانه در کوفه نماند مگر این که اهل آن فزع‌کنان از خانه خارج شدند.

و رأس الیهود در همان ساعت به دست امیرالمؤمنین علیه السلام اسلام آورد، و در کوفه ماند تا آن حضرت به درجه شهادت رسید، و ابن ملجم گرفتار شد، پس رأس الیهود آمده تا در حضور امام حسن علیه السلام ایستاد و عرضه داشت: یا ابا محمد او را بکش که خدایش بکشد، من در کتبی که بر موسی علیه السلام نازل شده است



امام مهدی علیه السلام

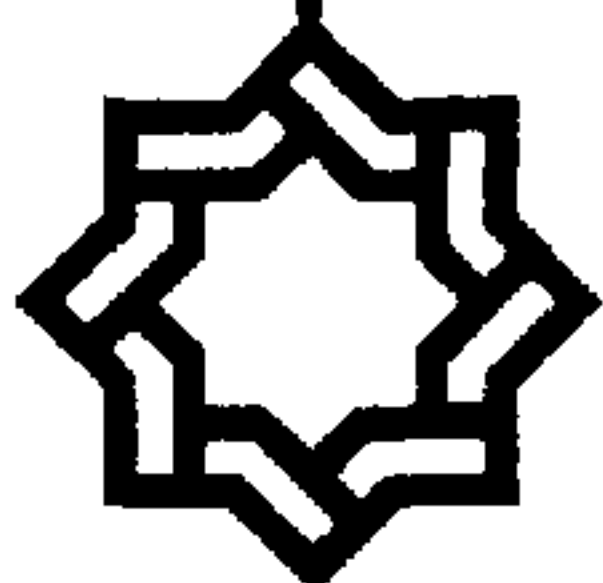
و منتظران

کتابی پیرامون افاق مهدویت

ترجمه و تدوین

مجموعه نشریات مسجد شریف مرتضی اموی ۲۳۶

محمد حسین صفاخواه



امام مهدی علیه السلام، امتحان الهی

دیده‌ام که جرم این ملعون در نزد خداوند از جرم پسر
آدم که برادر خود را کشت، و از جرم قدار پی‌کننده ناقه
صالح عظیم‌تر و بزرگتر است.

(خصال صدوق ۲/۳۶۴، باب السبعه ح ۵۸)



به مناسبت ميلاد مسعود خاتم الائمه و منقذ الامّة

امام عصر ارواح العالمين لتراب مقدمه الفداء

نيمه شعبان المعظم ۱۴۱۷

نام كتاب : فروغ مهديت

تأليف : محمد حسين صفاخواه - عبدالحسين طالعي

حروفچيني : مؤسسه نشر حديث اهل البيت عليهم السلام

انتشارات كتابچي، خيابان پامناز، تلفن ۳۹۵۲۰۵

